



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کُتُبُ الْأَصْنَامِ

تَرْجُمَةُ مَهْدِيِ الْأَمَامِ شِيرَازِيِّ

مهدی امامی شیرازی

مجله علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسر الأضنام

نویسنده:

مهدی امامی شیرازی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	کثر الأضنام
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۱۷	مطلع کتاب
۲۱	ابوبکر بن أبی قحافه
۲۱	اشاره
۲۶	تلب اول:
۲۷	تلب دوم:
۲۹	تلب سوم:
۳۰	تلب چهارم:
۳۱	تلب پنجم:
۳۲	تلب ششم:
۳۳	تلب هفتم:
۳۴	تلب هشتم:
۳۵	تلب نهم:
۳۶	تلب دهم:
۳۶	تلب یازدهم:
۳۷	تلب دوازدهم:
۳۷	تلب سیزدهم:
۳۸	تلب چهاردهم:
۳۹	تلب پانزدهم:
۴۰	تلب شانزدهم:

- ٤٠ ثلب هفدهم:
- ٤١ ثلب هجدهم:
- ٤١ ثلب نوزدهم:
- ٤٢ ثلب بيستم:
- ٤٥ عائشه بنت أبي بكر
- ٤٥ اشاره
- ٤٦ ثلب اول:
- ٤٧ ثلب دوم:
- ٤٧ ثلب سوم:
- ٤٩ ثلب چهارم:
- ٤٩ ثلب پنجم:
- ٥٠ ثلب ششم:
- ٥٠ ثلب هفتم:
- ٥١ ثلب هشتم:
- ٥٢ ثلب نهم:
- ٥٣ ثلب دهم:
- ٥٤ ثلب يازدهم:
- ٥٦ ثلب دوازدهم:
- ٥٦ ثلب سيزدهم:
- ٥٧ ثلب چهاردهم:
- ٦٠ ثلب پانزدهم:
- ٦١ ثلب شانزدهم:
- ٦٢ ثلب هفدهم:
- ٦٤ ثلب هجدهم:
- ٦٥ ثلب نوزدهم:
- ٧١ ثلب بيستم:

٧٧	حفصه بنت عمر
٧٧	اشاره
٧٧	تلب اول:
٨١	تلب دوم:
٨٢	تلب سوم:
٨٣	تلب چهارم:
٨٤	تلب پنجم:
٨٦	تلب ششم:
٨٨	تلب هفتم:
٨٨	تلب هشتم:
٨٩	عمر بن الخطاب
٨٩	اشاره
٩٤	تلب اول:
٩٥	تلب دوم:
٩٦	تلب سوم:
٩٦	تلب چهارم:
٩٧	تلب پنجم:
١٠١	تلب ششم:
١٠٢	تلب هفتم:
١٠٣	تلب هشتم:
١٠٤	تلب نهم:
١٠٦	تلب دهم:
١٠٧	تلب يازدهم:
١٠٨	تلب دوازدهم:
١١٠	تلب سيزدهم:
١١١	تلب چهاردهم:

- ١١١ ثلب پانزدهم:
- ١١٢ ثلب شانزدهم:
- ١١٤ ثلب هفدهم:
- ١١٦ ثلب هیجدهم:
- ١١٧ ثلب نوزدهم:
- ١١٨ ثلب بیستم:
- ١٢٥ ابولؤلؤة... هرگز تو را از یاد نخواهم برد -
- ١٣٧ منابع -
- ١٤٥ درباره مرکز -

عنوان و نام پدیدآور: کسر الأضنام / مهدی امامی شیرازی.

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مولف، 1402.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و کتاب

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- زیارتنامه ها

موضوع: Ali ibn Musa, Imam VIII -- Ziyaratnameh

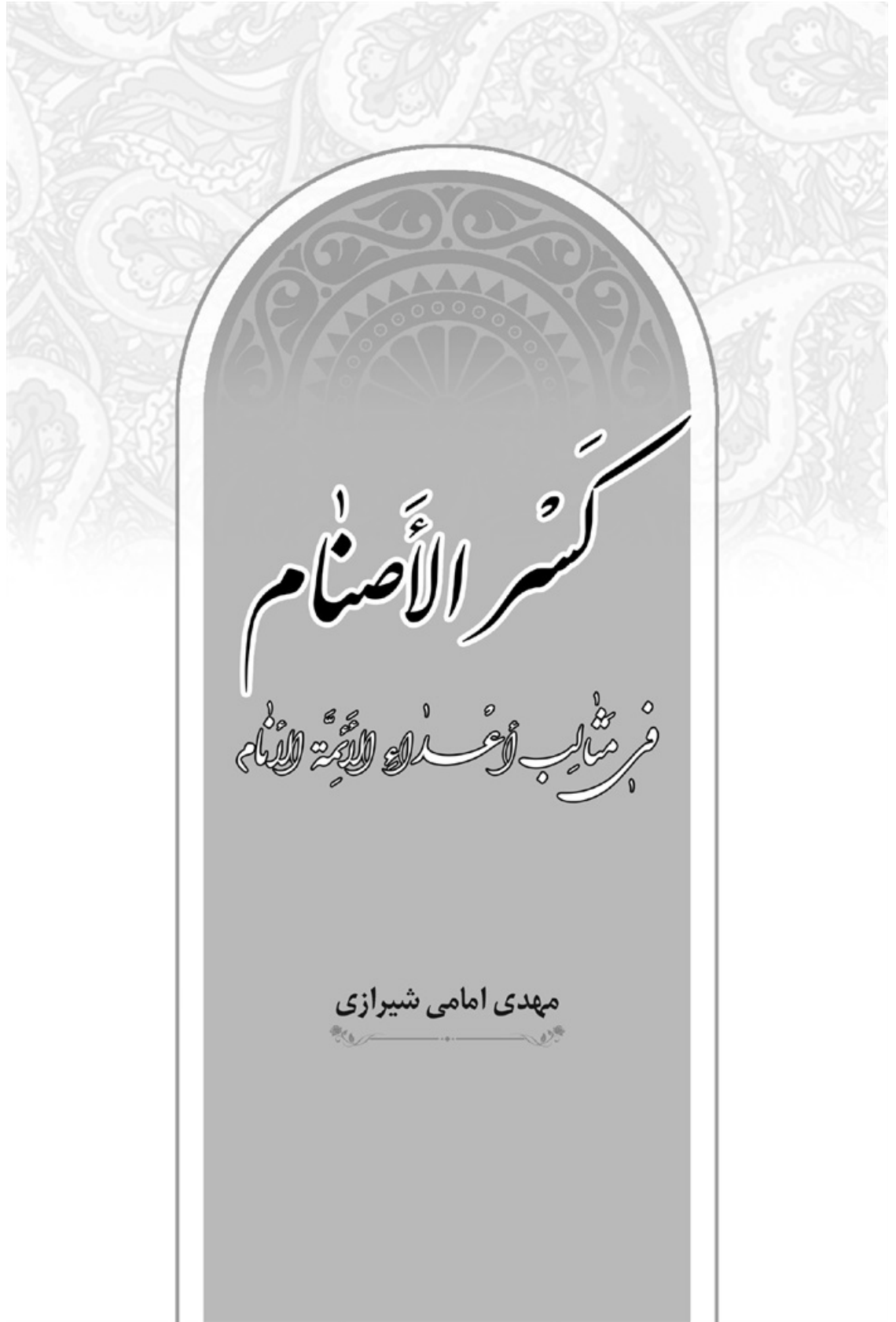
موضوع: زیارتنامه جوادیه - *Javadiyah prayer

رده بندی کنگره: BP271/7

رده بندی دیویی: 297/777

ص: 1

اشاره



تقديم به
ساحت مقدس مفرح قلب الازهره عليها السلام
حضرت فيروز نهاوندي ابو لولوته
وشهيد روك وليت حضرت هرمنوك عليها السلام

فهرست مطالب

عكس

□

ص: 7

از آنجا که باقر علوم انبیاء حضرت محمد بن علی علیهما السلام فرمود: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أَتَى الْإِنْسَانَ مِنْ ظُلْمِنَا وَذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكَّبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِّ بَكْ مِنْ أَتَى الْإِنْسَانَ فِيمَا وُلِّيْنَا بِهِ (هر آنکس، از بدی ظلم هایی که به ما روا شده، و سلب حقوقی که از ما نمودند، و اموری که به ما تحمیل گشته، آگاهی و شناخت کامل نداشته باشد، شریک آن ظالمین در آن ظلم ها خواهد بود)⁽¹⁾، بر آن شدیم تا لمححه ای از لمحات، و شعله ای از شعله های آتشی که، دشمنان این خاندان برپا نمودند را، در این اوراق به نظر خوانندگان این کتاب برسانیم، تا خود در حدّ جنایات و قدر

ص: 9

خباثت های آنان، تأملی نموده و برائت از آن فجّار لعین را وجدان نمایند. و این مثالب نامه را، به کسرالأصنام مسّی نموده، تا با نقل هر یک از خباثت های آن ملعونین، حیثیتی را که از برای خود مهیا نموده، و مع الأسف تا زمان ظهور چونان بت، از طرف یک عدّه جاهل و یا متجاهل پرستیده می شوند، چنانچه در روایتی امام صادق علیه السّلام بدان اشاره می فرمایند که: خدای متّان این دین و ظهورش را، به واسطه عدّه ای نصرت می دهد که، هیچ ارتباطی با آن نداشته، و از اهل آن نمی باشند(1)، و زمانی که ظهور اتفاق می افتد، از آن دین کسانی خارج شده که، بر عبادت اوّثان و پرستش بت ها روزگار می گذرانند(2)، در هم شکسته و نابود نماییم. و مجالسمان را به ذکر معایب و مطاعن آنان زینت بخشیده، تا به فرمایش جوادالائمه علیه السّلام عمل کرده(3)، و بدان سبب نفرت درویشان را تعالی دهیم.

ص: 10

1- علامه در بحار: ج 52، ص 329 می فرماید: شاید مراد از این عبارت آن باشد که اکثر یاوران حقّ و انصار تشیّع از جماعتی باشند که نصیبی در دین نداشته باشند. و زمانی که حضرت خروج کنند از این دین کسانی بیرون می روند که مردم آنها را بر عبادت بت ها چه حقیقی و چه مجازی (مثل ابوبکر و عمر که چونان بت برای عدّه ای مقدّس شده اند) می شناسند، در حالی که گمان داشته آنها مؤمن می باشند.

2- الغیبة للطوسی: ص 273.

3- جامع المدارک: ج 7، ص 97.

امید است که مقبول درگاه مقدّس حضرات آل الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ افتد و سببی برای شادی قلبی شان قرار گیرد.

مهدی امامی شیرازی

20 جمادی الثانیة 1443 ه.ق

سالروز ولادت حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ

ص: 11

در اینجا، مقداری از رذائل و مطاعن صنم و بت اکبر مخالفین، ابوبکر لعین را ایراد نموده، تا همگان با غاصب اوّل و طاغوت اعظم جماعت گمراه مخالفین حقّ، آشنا گردند.

او در مکه، سه سال و یا دو سال و چهار ماه، پس از عام الفیل، پای به دار دنیا گذاشته و با تولّد خویش، ظلمت را تجلّی بخشید.

اسم او را عبدالله بن عثمان بن اَبی قحافة بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب ضبط نموده اند. و بعضی او را عتیق خوانده، و بعضی پیش از اسلام او را جبتر، و در اسلام عبدالرحمن نام نهاده اند. بعضی معتقدند که اسم او، عبد ربّ الکعبة بوده، و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را عبدالله نام نهادند و لقب او عتیق بوده است.

و بعضی اسم او را عبدالعزّی دانسته، که عزّی نام بتی بود، که در زمان جاهلیّت کفار او را معبود خود می دانستند، و کنیه او را ابوالفصیل خوانده اند. و بعضی معتقدند که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمْ او را به ابوبکر مکتبی نمود. و پدرش مکتبی به ابوقحافه، و مادرش امّ الخیر، سلمی بنت صخر بن عامر بن کعب می باشد.

مرحوم علامه در بحار می فرماید: او را نسب شریفی نبوده، و حسب منیفی نداشته. در زمان اسلام شغل او خیاطی بوده، و بعضی هم در زمان جاهلیت شغل او را خیاطی گفته اند. و در همان زمان جاهلیت، معلّم اطفال یهود شده است. و چه خوب سروده آنکس که گفته:

كَفَى لِلْمَرْءِ نُقْصًا أَنْ يُقَالَ بَأَنَّهُ *** مُعَلِّمٌ أَطْفَالَ وَإِنْ كَانَ فَاضِلًا

و پدرش شکارچی قمری بوده، و ضعیف و سبّ الحال، و زمانی که کور شد، به عبدالله بن جدعان که از رؤسای مکه بود، التجاء برده و طعام هایی که او آماده می کرده، و برای فروش می گذاشته را، از بالای بام خانه او، به اطلاع مردم می رسانده و اجرت یک درمی، و ته مانده غذاهای در ظروف را، نصیب خود می کرده است. بعضی او را مشهور به مرض اُبنه و

خودفروشی می دانند(1)، و مردم فقط به او اکتفاء نکرده، بلکه با ابوبکر هم لواط می کردند.

و عرب چون کاسه راقحف می نامد، به سبب کاسه لیبسی او را ابوقحافه نامیدند.

لذا ابوسفیان، پس از غضب خلافت، به امیر عوالم علی علیه السلام عرضه داشت: اَرْضَيْتُمْ يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ أَنْ يَلِيَّ عَلَيْكُمْ تَيْمِي رَذْلٌ؟ آیا به ولایت شخصی رذل و پست راضی شدید؟ و حتی ابوقحافه، پس از شنیدن خبر غضب خلافت گفت: آیا بنوعبد مناف و بنومغیره راضی بدان شدند؟ مردم گفتند: آری.

و خاتون فاطمه زهراء علیها السلام در باره او فرمودند: إِنَّهُ مِنْ أَعْجَازِ قَرَيْشٍ وَ أَدْنَابِهَا.

و با آن حال پست ابوقحافه و پسرش، باز مخالفین ادعا دارند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، از مال ابوبکر غنی و ثروتمند شدند.(2) و مادر او را شهره به زنا دانسته، و چون عرب از همسایگی او ننگ داشت، او را از مکه اخراج نموده، و او در ابطح خانه گزید، و علم سرخی داشت که نشانه زناکاری بود.

ص: 15

1- کامل بهائی: ج 2، ص 40.

2- الأفضاح: ص 213.

دَاوَاهَا مَفْتُوحَةٌ لِلدَّخَالِينِ *** رَجُلُهَا مَرْفُوعَةٌ لِلْفَاعِلِينَ

فَهِيَ مَفْعُولٌ بِهَا فِي كُلِّ حَالٍ *** فِعْلُهَا تَمْيِيزُ أَفْعَالِ الرِّجَالِ

و در شأن طائفه او که تیم باشد، نوشته اند که از همه طوائف عرب خبیث تر بوده اند.

و در روایتی نقل شده که ابوبکر، مبروص و پیس بوده است، و مخالفین و ناصبیان، هر آنکس مرض پیسی داشته باشد را، اعزاز و احترام می کنند، از برای شباهتی که به ابوبکر دارد. (1)

و مخالفین هم در کتب خویش، به ردالت نسبی ابوبکر اشاره نموده، و گفته اند که عثمان پدر ابوبکر، با دختر برادر خویش، که صخرنا ازدواج کرد و ابوبکر به دنیا آمد. (2)

و هیشمی در مجمع الزوائد می گوید، این روایت اسنادش حسن می باشد. (3)

ص: 16

1- تمامی مطالب را در بحار الأنوار: ج 30، ص 517، انساب التّوابع: ص 61، تتمّة المنتهی: ص 4 مطالعه بفرمایید.

2- المعجم الكبير: ج 1، ص 51.

3- مجمع الزّوائد: ج 9، ص 40.

عکس

□

جدول نسبی ابوبکر

تیم

سعد

کعب

عمرو

عامر = 1. عثمان 2. صخر

عثمان - سلمی - ابوبکر

و درباره مرگ او گفته شده که، در شب سه شنبه، بیست و دوم جمادی الآخرة، سنه سیزدهم، بوده است.

و بعضی عصر روز سه شنبه را متذکر شده، و بعضی عصر روز دوشنبه را بیان داشته اند.

و ایام طغیان و غضب خلافتش را، دو سال و سه ماه به پنج روز کمتر، و یا دو سال و سه ماه به هفت روز کمتر، و یا دو سال و سه ماه و دوازده روز، پس از شهادت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، و یا دو سال و سه

ص: 17

ماه و ده روز، و یا بیست روز هم بیان داشته اند. و علّت به درک واصل شدن او را، به اغتسالی در روز سرد، و سپس مبتلا شدن به تب بسیار شدید، و مریض شدن و پانزده روز به بستر افتادن، و در نتیجه هلاک گشتن نوشته اند.

و زبیر بن بکّار می گوید: او با مرض سلّ از دنیا رفت. و سلام بن ابی مطیع می گوید: او را مسموم کردند و به درک واصل شد. و وصیت کرد که همسر او، اسماء بنت عمیس او را غسل دهد، و یار غارش عمر بن الخطّاب لعین، بر او نماز بخواند. و عمر به همراه عثمان و طلحه و عبدالله بن ابی بکر، در قبر او پائین رفتند و او را در خانه عائشه که در واقع ملک رسول خدا صلّی اللّهُ علیهِ و آله و سلّم بوده به غصب دفن کردند. (1) و بعضی علّت مرگ او را، دسیسه عمر دانسته، که با بالشی او را خفه کرده، و راهی دوزخ نمود. و بعضی هم مرگ او را عادی تلقّی کرده اند. (2)

تلب اوّل:

ابوبکر لعین، از آن حقوقی که اصحاب، برایش مقدر کرده بودند، راضی نبود، و دائماً در اثنای خطبه شکایت می نمود، که اجرتم را

ص: 18

1- بحار الأنوار: ج 30، ص 521.

2- انساب النواصب: ص 222.

تمام بدهید. تا در آخر، بر آنچه تعیین کرده بودند، چیزی زیاد کرد.

و در نقلی آمده، که چون بر امارت استقراری یافت، روزی ده مثقال نقره، و گوسفندی از بیت المال را می گرفت.

و در نقلی دیگر، شش هزار درهم، از برای دخت خویش عایشه ملعونه، و شش هزار درهم، از برای حفصه مقرر نمود.

تا زمانی که عثمان لعین غصب خلافت نمود، قسم خورد که آنچه پدران شما، با حق فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ کردند و آن را قطع نمودند، با شما خواهم کرد. از این سبب بود که عایشه ملعونه، فتوای به قتل عثمان را به **أَقْتُلُوا نَعْتَلًا و أَقْتُلُوا حَرَّاقَ الْمَصَاحِفِ**، صادر کرد. (1)

ثلب دوم:

در جریان انگشتربخشی مولای متقیان امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ، در حال رکوع به فقیری که در مسجد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آمده بود، و تقاضای کمک و یاری داشت، تا در آخر از دست باکرامت علوی، آن انگشتر را به امر مولا و اشاره حضرتشان بیرون آورد، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ایشان را مبارک باد فرمود، و آیه ای که جبرئیل در شأن حضرت نازل نموده بود را (2)، قرائت فرمودند، و به ایشان فرمود

ص: 19

1- انساب التوابع: ص 192، تحفة الأبرار: ص 243.

2- مائده: 55.

که جایگاه و درجه شما در بهشت، نزدیک به درجه من و درجه ابراهیم خلیل است. و چون صحابه آن مطلب را شنیدند، تا چهارصد انگشتر به آن فقیر دادند، تا آن فضائل شامل حال آنها بشود. و حسان بن ثابت در آن روز مدح مولای مؤمنان نمود که:

فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذَا كُنْتَ رَاكِعًا *** فَدَنْتَ نَفُوسَ النَّاسِ يَا خَيْرَ رَاكِعًا

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وَبَيْنَهُمَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

لذا ابوبکر لعین را به خاطر رسید که، جریانی ساخته تا با حضرت در آن آیه شریک باشد. لذا با یکی از منافقان معاهده کرد، زمانی که من در مسجد، در میان صحابه به نماز ایستادم، در حالت رکوع بیا و از من درخواستی بنما، تا من انگشتر خود را به تو داده، و با علی در آن امر شریک شوم. آن منافق چنان کرد که آن بی دین گفته بود، ولی او هرچه سعی کرد که انگشتر از انگشت بیرون آورد میسر نشد، تا جایی که نماز خود را باطل کرده و عاطل ساخت، و حصار از ریا و نفاق او مطلع شدند. (1)

ص: 20

شکست لشکر اسلام در جنگ حنین، از شثومت چشم ناپاک آن لعین صورت گرفت.

زمانی که لشکر ده هزار، و یا دوازده هزار، و یا شانزده هزار نفری پیامبر خدا صَ لَّیَ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ را، بنا به اختلاف تواریخ، با آن شوکت دید گفت: لَنْ تُغَلَبَ الْيَوْمَ مِنْ قَلَّةٍ، یعنی که از کمی دشمن که چهار هزار نفر بودند، این لشکر اسلام مغلوب نخواهد شد. زمانی که این خبر به جناب ختمی مرتبت رسید، ایشان کلام او را نپسندیدند. تا جایی که لشکر اسلام متفرق شدند، و به غیر از نه نفر، با حضرت کسی نماند. لذا خدای مَنّان فرموده: خداوند شما مسلمین را در مواقعی بسیار یاری کرد، و نیز در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید، و آن لشکر بسیار، به کار شما اصلاً نیامد، و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد، تا آن که همه رو به فرار نهادید. (1)

لذا قوشچی در شرح خود گفته: وَقَدْ سَدَّائِرُ النَّبِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَتَعَجَّبَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ لَنْ تُغَلَبَ الْيَوْمَ لِقَلَّةٍ فَأَنْهَزَ مُوَهُمَ بِأَجْمَعِهِمْ، و این ظاهر و مسلم است که، چشم زدن از تنگی چشم و رذالت و تنگ حوصلگی و دنائت بر می خیزد.

ص: 21

و یکی از فصحاء گفته: کَمَانَ أَبُو بَكْرٍ الَّذِي عَمَانَهُمْ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعَانَهُمْ، ابوبکر به آن لشکر چشم تنگی کرد، و علی علیه السَّلَامُ آن لشکر را اعانت و یاری نمود. و ابن ابی الحدید هم بدان معترف است آنجا که اشاره کرده:

وَأَعْجَبَ إِنْسَانًا مِنَ الْقَوْمِ كَثْرَةً *** فَلَنْ يُغْنِيَ شَيْئًا ثُمَّ هَرُولٌ مُدْبِرًا

ضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ مِنْ بَعْدِ رُحْبِهَا *** وَالنَّصْحُ حُكْمٌ لَا يُدَافِعُ بِالْمَرِي (1)

تَب چهارم:

با اینکه می دانست لقب شریف امارت مؤمنین، مخصوص به حضرت مولی الكونین علی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است (2)، و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به امر و اذن الهی، این لقب را خاص حضرتش گردانید، و روزی در حائط بنی نجار همه صحابه را، به سلام به امارت مؤمنین حضرتش امر فرمود، باز خود را امیرالمؤمنین خواند. (3)

ص: 22

1- انساب التوابع: ص 195.

2- در این باره به کتاب الیقین نوشته رضی الدین بن طائوس مراجعه فرمایید.

3- تحفة الأبرار: ص 241، باب 9.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روزهای واپسین، ابوبکر و عمر لعنهما الله را، در تحت فرمان اسامه پسر زید قرار دادند و اسامه را بر ایشان حاکم نمود، تا بر همگان معلوم شود که اینها، رعیت غلام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اند و حتی به نوکری و مخدومی خود حضرتشان هم لایق نباشند، تا چه رسد که غصب حق ایشان بنمایند. و آنها از دستور رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باز زدند و تقاعد کردند، تا جایی که حضرتش به ابوبکر فرمود: چرا به لشکر اسامه نمی روی؟ او گفت: یا رسول الله شما رنجوری و نمی خواهم که خبر شما را از سواره ها و واردان ببرسم.

زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند به اسامه نامه ای نوشت که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ اسْتَخْلَفُونِي وَرَضُوا بِي فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَأَقْبِلْ إِلَيَّ وَالسَّلَامُ (از ابوبکر صدیق خلیفه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اسامه، بدان که مسلمان ها مرا خلیفه خود کردند، و زمانی که نامه مرا خواندی به مدینه بازگرد).

اسامه در جواب نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ الَّذِي وَلاَهُ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى عَتِيقِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْكَ كِتَابٌ يَنْقُضُ آخِرَهُ أَوَّلَهُ، زَعَمْتَ أَنَّكَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ ذَكَرْتَ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ اسْتَخْلَفُونِي، أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ

إِسْتَحْلَفُونِي أَنَا لَمْ أَسْأَلْكَ وَ لَمْ أَرْضُ بِكَ فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَأَقْبِلِ الْوَجْهَ الَّذِي وَجَّهَكَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ مَعِيَ (از اسامه ای که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ او را حاکم نمود بر عتیق فرزند ابوقحافه. اما بعد از تو کتابی به من رسید، که آخر آن اولش را نقض می کند. چرا که تو گمان داری خلیفه پیامبری، در حالی که می گویی مسلمان ها تو را به خلافت برگزیدند. و اما این گفتار تو، که مسلمان ها تو را خلیفه خود کردند را قبول ندارم، چون من که از مسلمین هستم به خلافت تو رضایتی ندارم. پس زمانی که نامه مرا خواندی، به همان جایی بیا، که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تو را به رفتن بدانجا همراه من امر نمود(1).

قلب ششم:

روزی حضرت زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ در روزه نبویّه نشسته بودند، که ابوبکر لعین بر ایشان گذر نمود، و زبان به جسارت گشود و طعنه زد که: يَا فَاطِمَةَ دُفِنِ صَاحِبِكَ لَيْلَةَ الْأَرْبِعَاءِ (یعنی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را شب چهارشنبه دفن کردند) و چون مردم گویند، هر که را در شب چهارشنبه دفن کنند وی را عقوبت کنند، پدرت هم الآن در آن جهان در حال عقوبت شدن است. ولی با آن حال، حضرت مولا عَلَیْهَا السَّلَامُ ایشان را شب چهارشنبه از قصد دفن کردند، تا معلوم شود اعتماد بر عمل

ص: 24

تَلَبُّ هَفْتَم:

بی ادبی ابوبکر در محضر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و ایجاد نزاع و بلند کردن صدایش در نزد حضرت. چرا که عبدالله بن زبیر می گوید، کاروانی از بنی تمیم بر حضرت ختمی مرتبت وارد شد، ابوبکر گفت: یا رسول الله امر اینان را به قعقاع بن معبد بن زراره بسپار، ولی عمر گفت: اقرع بن حابس را امیرشان کن. در اینجا ابوبکر به عمر خطاب کرد: همیشه اراده کرده ای که، مخالف آنچه من می گویم و انجام می دهم را، تو بگویی و انجام دهی. و آن ملعون هم در جوابش گفت: اراده ای ندارم مگر خلاف اراده تو. پس آن دو داد و بیداد راه انداخته، تا جایی که صداهایشان بالا رفت، و خدای متان این آیه را نازل نمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (2) (3)

و در آیه بعدی، که می فرماید صداهای خود را بالاتر از صدای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبرید را به ما دستور داده، چرا که باعث حبط اعمال می شود. و در مقابل، کسانی که با صدای آرام نزد ایشان سخن کنند، و حرمت حضرتش

ص: 25

1- تحفة الأبرار: ص 245.

2- حجرات: 1.

3- عين العبرة: ص 80.

را محفوظ بدارند، برای شان نزد خدا، مغفرت و اجر عظیم می باشد، و آنان که از پشت حجره ها صدا بلند کرده و حضرتش را می خوانند، به تعبیر قرآن بی عقل و بی شعور می باشند. (1)

مرحوم سیدبن طاوس در عین العبرة می نویسد: این دو نفر کسانی هستند که در شئون مختلفه، به گفته خودشان، با هم لجبازی کرده، و تماماً خلاف گفته های هم سخن می گفته، ولی زمان غصب خلافت، نیت ها را یکی کرده، و امور را با هم هماهنگ کردند و یک دست شدند، و در تأسیس پایه های سقیفه نشینی، عزم خود را جزم نمودند. (2) به مناسبت این مطلب، باید متذکر شوم که حتی بنا به اعتراف شخص عمر بن الخطاب لعنه الله، در این امر غصب خلافت هم، اگر در ظاهر یک دست بودند، ولی در باطن به یکدیگر خدعه کردند، و ابوبکر لعین خود را بر آن خبیث مقدم کرد، و با سیاستی امر را جلب نمود، که به عدم اطاله کلام، همگان را به مطالعه آن قضیه در شرح نهج دعوت می نمایم. (3)

تلب هشتم:

عدم اعتماد مردم به امانتداری ابوبکر لعین، که در قضیه آمدن

ص: 26

1- حجرات: 24.

2- عین العبرة: ص 87.

3- شرح نهج البلاغة: ج 2، ص 30.

او به همراه عمر به خانه عثمان بن شیبیه، و درخواست نمودن کلید کعبه را، از او مشاهده می‌نمایید. چرا که مادر عثمان به او گفت: اگر مفتاح و کلید را نزد خود نگاه داری، برای من محبوب تر است تا تیم و عدیّ آن را از تو بگیرند. (1) از آنجایی که آن دو رذل از قبیله های تیم و عدیّ بودند، گاهی آن دو را به اسم قبیله شان می‌خوانند. و به راستی بنا به این نقل که حتی واقدی سنّی آن را نقل نموده (2)،

آن دو کلید کعبه را از برای چه امری طلب نمودند؟ شاید برای کندن زمین کعبه و دفن کردن و مخفی نمودن صحیفه ملعونه شان بوده؟ الله أعلم. (3)

ثلب نهم:

تمسخر ورزیدن به ابوبکر، توسط یکی از اصحاب پیامبر و خندیدن ایشان از آن صحبت. چنانچه روایت شده، روزی حضرت در میان ابوبکر و خالد بن سعید راه می‌رفتند، تا رسیدند به قبر اُبی اُحیحه، ابوبکر عرض کرد یا رسول الله: این قبر شخصی است که روز

ص: 27

1- عین العبرة: ص 96.

2- المغازی: ج 2، ص 833.

3- تفصیل جریان صحیفه ملعونه و معاهده عدّه ای از منافقین این امت را بر غضب خلافت حضرت امیر علیه السّلام در بحار الأنوار: ج 28، ص 98103 و در جای جای کتاب اسرار آل محمد علیهم السّلام مطالعه بفرمایید.

قیامت، معذب به آتش پاره های عظیمی خواهد بود. خالد عرض کرد: به خدا یا رسول الله، هیچ کس مرا، مثل ابوبکر مسرور نکرده. در حالی که خود او در اعلیٰ علیین جای دارد و جایگاهش آنجاست. (که این کلام را از روی تمسخر به ابوبکر گفت. چرا که ابوبکر، از جهنمی بودن دیگران سخن می گوید، در حالی که خود آتش افروز جهنم است) پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن کلام خندیدند. و فرمودند: ای ابوبکر هیچ گاه مسلمانی را به کفری نمی آزارند. (1)

ثلب دهم:

ملامت کردن ابوبکر لعین، زبان خود را و گزیدن آن را، چرا که می گفت هر چه می کشم، از این زبان است و اوست که مرا به این روزگار و مشکلات انداخته. (2) (چرا که با این زبان دستور هجوم به بیت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را صادر کرد، و خود را خلیفه معرفی کرد، و ده ها رذیله دیگر که به واسطه زبان خویش بدان ها تکلم کرد، و خود را به این جایگاه رسانید.)

ثلب یازدهم:

سوزاندن انسان های بی گناه را، در حال حیات پایه گذاری کرد. چرا که فجائت سلمی را به بیعت خود فرا خواند، و آن شخص اجابت

ص: 28

1- عین العبرة: ص 97.

2- السبعة من السلف: ص 50.

نکرد. دستور داد او را به آتش انداختند، و آن مظلوم در میان آتش شهادتین را تکرار می کرد، تا جان داد. با آنکه از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیده بود: لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ. (1)

ثلب دوازدهم:

در امر خلافت خود شک کرد و گفت: ای کاش از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از این امر سؤال کرده بودم، و اینکه آیا انصار ایشان را در این امر حقی هست یا نه؟ و ای کاش فدک را از فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ غصب نکرده بودم، و در خانه او را نشکسته و نمی سوزاندم. و کاش در سقیفه با عمر یا ابوعبیده بیعت کرده بودم، و خود را وزیرشان می کردم. (2)

ثلب سیزدهم:

زمانی که امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ را به مسجد بردند، حضرت نزد قبر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ این آیه که شرح حال حضرت هارون برای موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ است را قرائت فرمود: ای فرزند مادرم، به درستی این قوم مرا خوار و زبون داشتند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. (3)

ص: 29

1- تحفة الأبرار: ص 246، انساب التواصب: ص 208.

2- تحفة الأبرار: ص 247.

3- اعراف: 150.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: در آن لحظه دستی از قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد، و مردم دانستند آن دست خود حضرت می باشد، و صدایی بلند شد که فهمیدند صدای حضرت است، که به ابوبکر اشاره و خطاب فرمود: ای شخص آیا به آن خدایی که تو را از خاک و بعد از نطفه آفرید، و آنگاه خلقت را کامل و آراسته کرد کافر شدی؟ (1) (2)

و شبیه این قضیه، برای دوّمین طاغوت امت، عمر بن الخطّاب لعنه الله هم اتفاق افتاده است، که در همان مصدر قرائت بفرماید.

تلب چهاردهم:

زمانی که آن ملعون، از خدعه هجوم شبانه کفار، به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه باخبر شد، با سرعت خود را بدانجا رسانید، که در راه با حضرت روبه رو شد، و قصد جدا شدن از حضرت را داشت تا کفار را باخبر کند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اجبار مجبور شده او را با خود به غار ثور ببرند. در نقلی آمده که ایشان به علت تند راه رفتن، برای اینکه ابوبکر ایشان را نبیند و از جایگاه و مخفی گاه حضرت باخبر نشود، بند نعلینشان پاره شد، و انگشت بزرگ پای مبارک

ص: 30

1- کهف: 37.

2- مدینة المعاجز: ج 1، ص 364.

به سنگی خورد و شکافته شد، و خون بسیاری از پای مبارکشان ریخته شد. لذا یکی از اکابر گفته: **أَوَّلَ دَمٍ سَفِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ بِجَنَائَةِ أَبِي بَكْرٍ** (اولین خونی که از حضرتشان، بعد از هجرت از مکه ریخته شد، به جنایت ابوبکر لعنه الله بوده است). (1)

تلب پانزدهم:

سعید بن مسیب از امام سجاد علیه السلام سؤال کرد: در وقت هجرت، زمانی که ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود در کجا از ایشان جدا شد؟ زین العابدین علیه السلام فرمودند: حضرت به همراه ابوبکر، در مسجد قبا آمدند، و ایشان انتظار قدم بهجت لزوم حضرت امیر علیه السلام را می کشید. ابوبکر لعین به حضرت عرضه داشت: بیایید به مدینه برویم، که مردم از قدم مبارک شما مسرور خواهند شد، و انتظار قدم علی را نکش، که گمان ندارم تا یک ماه دیگر بیاید.

حضرتشان فرمود: حاشا، از این منزل کوچ نخواهم کرد، تا برادرم و پسرعمویم بیاید. ابوبکر در خشم شد، و از این سخن حسد برد. و این اول دشمنی علنی آن ملعون، با مولای متقیان بود که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. لذا او، آنجا از حضرت جدا شد و به مدینه رفت. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد

ص: 31

تَلَب شانزدهم:

سلمان روایت می کند: زنی از انصار به نام امّ فروه، از منکرین خلافت ابوبکر بود، و از محبّان حضرت امیر عَلِيّه السَّلَامُ، و مردم را به سوی ایشان ترغیب می نمود. تا در آخر ابوبکر حکم قتل او را امضا کرد، و اقربای او، ایشان را در منزلش دفن کردند. خبر به حضرت امیر عوالم علی عَلِيّه السَّلَامُ رسید، و حضرت بر سر قبر او رفته، دعا کردند و او به برکت دعای امیر عَلِيّه السَّلَامُ از قبر بیرون آمد و زنده شد، و جامه سندس بهشتی در برداشت. ایشان عرضه داشت یا مولا، ابوبکر قصد اطفای نور الهی داشت، ولی خدای مَتَّان نور شما را ظاهر گردانید. خبر به آن ملعون و یار خبیثش رسید تعجّب کرده، ولی امّ فروه به خانه برگشت، و دو پسر دیگر از او متولّد شدند، و دو ماه پس از شهادت حضرت امیر عَلِيّه السَّلَامُ از دنیا رفت. (2)

تَلَب هفدهم:

آنکه روزی بر سر منبر خطبه خواند، و حسنین عَلَيهِمَا السَّلَامُ آمدند و فرمودند: این جایگاه جدّ ماست، تو را اهلّیت و قابلیت نیست که

ص: 32

1- انساب التّوابع: ص 207.

2- انساب التّوابع: ص 208.

در این مقام نشینی، و دامنش را گرفته و از منبر به زیرش کشیدند. (1)

ثلب هجدهم:

رسول خدا عَلَيْهَا السَّلَامُ ابوبکر و عمر لعنهما الله را، تحت فرمان عمرو بن العاص قرار دادند، و همچنین اسامه را بر ایشان سردار کرد. لذا اگر لیاقت ریاست، یا افضلیت بر آن دورا داشتند، حضرت مفضل را بر فاضل مقدم نمی داشتند. (2)

ثلب نوزدهم:

ابوبکر بسیار فحاش و بدزبان بوده. چنانچه سیوطی در کتاب خود نقل کرده است. (3)

در حالی که صاحب کنز العمال، روایاتی را در مذمت فحش و سب و فحاشی نقل می کند، که از باب نمونه اسامه می گوید: به درستی که فحش و تفحش از اخلاق اسلامی نیست، و صاحب آن مسلمان نیست، و به درستی که بهترین مردم در اسلام، با اخلاق ترین آنها می باشد. (4)

ص: 33

1- حدیقة الشیعة: ص 276.

2- تشیید المطاعن: ج 1، ص 369.

3- تاریخ الخلفاء: ج 1، ص 54.

4- کنز العمال: ج 3، ص 598 - 603.

پس بنا بر اعتراف و نقل خود علماء مخالفین، ابوبکر مسلمان نبوده و جایگاهش آتش جهنم است.

قلب بیستم:

یکی از مثالب او، که خسران حال و زیان مآل او را دربر دارد، آنکه بسیار قسی القلب بوده. تا جایی که در ماتم سید ثقلین و رسول خاقین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اهتمامی نکرد، و حزنی اعلان نمود. و به مصیبت آن سرور مشغول نشد، و در دفن بدن مبارک حضرتشان هم شرکت نکرد، و به طمع دنیا سقیفه نشین شد. با آن حال خود را خلیفه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ معرفی می نمود.

چنانچه در کنز العمال نقلی آورده، که امیرالمؤمنین علیه السّلام بدین واقعیت او را تخطئه نمودند. آنجا که حضرتشان در مصیبت رسول غمگین و پراندوه بود، ابوبکر به ایشان گفت: تو را اندوهگین می بینم؟ حضرت فرمود: غمی مرا رنجور کرده، که تو را به رنج نیاورده است. (1) لذا به شهادت افضل الصّدیقین حضرت امیر علیه السّلام، ابوبکر اصلاً در حزن و رنجش نبود.

و متقی هندی در کنز آورده که عروه می گوید: به درستی که ابوبکر و عمر، در دفن پیکر حضرت نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حاضر نشدند.

ص: 34

و حضرت دفن شدند قبل از اینکه آن دو نفر مراجعت کنند. (1) و ابن ابی شیبّه هم این روایت را آورده است. (2)

چنانچه بخاری در صحیح خود روایتی را آورده، که تصریح در این امر دارد. چرا که عایشه لعنها الله می گوید: پدرم از من سؤال کرد، پیامبر را در چند لباس کفن کردید؟ و من در جواب او گفتم در سه لباس سفید که قمیص و عمامه نداشت. (3)

این مطلب را با شرح و بسطی بیشتر می توانید در کتاب تشییدالمطاعن مرحوم سیّد محمدقلی کنتوری مطالعه فرمایید. (4)

ص: 35

1- کنز العمال: ج 5، ص 652.

2- المصنّف: ج 8، ص 572.

3- صحیح البخاری: ج 2، ص 106.

4- تشییدالمطاعن: ج 3، ص 427.

در اینجا برخی از مثالب آن ملعونه ای را متذکر خواهم شد، که رسول خدا عَلَيْهَا السَّلَامُ او را خبیثه خواندند. (1)

او در قبیله ای پست به نام تیم، از جدی چونان عثمان، و پدری چونان ابوبکر، و جدّه ای چونان سلمی، و مادری چونان امّ رومان دختر عامر بن عویمر بن عبدشمس به دنیا می آید.

مادر او در دید مردمان شخصیتی حقیر داشته، تا جایی که ابن عباس، عایشه را بعد از معرکه جمل به مادرش تعبیر و مذمت

ص: 37

1- بحار الأنوار: ج 31، ص 318. در لغت بدجنس بودن و کینه جو و آزار رسان و نفرت انگیز و زننده را در معنای خبیث می آورند. فرهنگ نوین: ماده خبث. و تمامی این معانی را در شخصیت عایشه تاریخ ثبت نموده که با مراجعه به کتب تاریخ معلوم می گردد.

می نماید. آنجا که بدو گفت: **وَاللّٰهُ مَاذَا بَلَاؤُنَا عِنْدَكَ وَلَا بِصَنِيْعِنَا إِلَيْكَ أَنَا جَعَلْنَاكَ لِلْمُؤْمِنِينَ أُمَّاً وَأَنْتِ بِنْتُ أُمِّ رُومَانَ** (ما تو را برای مؤمنین به منزله مادری قرار دادیم، در حالی که تو دختر مادری چونان ام رومان هستی). (1)

و تا آنجا که ابوبکر لعین، عایشه را به مادرش نکوهش و سرزنش می نماید. آنجایی که می شنود، عایشه با وقاحت تمام صدای خویش را، بر سر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بلند کرده و جسارت می نماید. بدو می گوید: ای دختر ام رومان آیا مثل تویی، صدای خویش را بر سر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بلند می کنی؟ و تا آنجا که نوشته اند ابوبکر قصد زدن عایشه را می نماید. (2)

ثلب اوّل:

در اقرار عایشه لعنها الله به آنکه، اگر بمیرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خانه او برمی گردند، و با زنان دیگری ازدواج می کنند، که این اعتراف او نزد حضرت، باعث شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خنده بیایند، و از طرفی بدو گفتند: اگر تو بمیری خود متکفل غسل و کفن و نماز میت و دفن نمودن خواهی شد. (3) این نوع سخن از حضرت،

ص: 38

1- الفتوح: ج 2، ص 333.

2- مسند أحمد: ج 4، ص 272.

3- نیل الأوطار: ج 4، ص 58.

دلالت بر تمّنی و آرزوی مرگ او می نماید، که جنابشان دوست دارند او بمیرد و از دست او آسوده شوند.

ثَلَبِ دَوْم:

نفرین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بدو، و آرزوی نزول عذاب خدا بر سر او را، از این نقل که فرمودند: **فَطَعِ اللَّهَ يَدِيكَ** (خدا دستان تو را قطع نماید)، که نوعی نفرین عامیانه در مجامع بشری به حساب می آید، برداشت می کنیم. (1)

چنانچه خدای مَنّان در سوره مسد، ابولهب لعنه الله را به این نوع از کلام مذمّت می نماید. آنجا که فرموده: **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ** (دو دست ابولهب قطع گردید). (2)

ثَلَبِ سَوْم:

عبدالله بن سلیمان می گوید به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کردم: مردم روایت می کنند که به درستی، علی عَلَيْهِ السَّلَام اهل بصره را کشت، ولی اموال آنها را رها کرد. حضرت فرمودند: به درستی شهری که اهل شرک در او زندگی می کنند هر آنچه در او هست حلال است که گرفته شود. ولی دار اسلام این حلیّت را ندارد.

ایشان فرمود: به درستی علی عَلَيْهِ السَّلَام، چنانچه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بر

ص: 39

1- مسند أحمد: ج 6، ص 52.

2- مسد: 1.

اهل مکه منت گزارد، بر اهل بصره منت نهاد، و اموالشان را ترک کرد و به عنوان غنیمت برنداشت. چرا که می دانست به زودی، برای او شیعانی خواهند آمد، و دولت باطل بر سر آنها چیره خواهد شد. پس با آن کار خویش اراده فرمود که، درباره شیعان آن چنان رفتاری کنند که او با آنها رفتار نمود. و الآن شما آثار آن را می نگرید که به سیره علی عَلِيهِ السَّلَامُ با شیعیان حضرتش رفتار می کنند. و اگر حضرت همه اهل بصره را می کشت و اموالشان را می گرفت، برای او حلال بود، ولی بر آنها منت نهاد و آن چنان رفتار نکرد، تا بعد از او بر شیعان منت گزارند و چونان حضرت رفتار کنند. (1)

حال شما بنگرید که خباث عایشه تا به کجاست، که حضرت استثناءً این سیره خود را کنار گذاشتند و خواستند او را به عنوان غنیمت جنگی، در عرصه قرعه قرار دهند، و هرکس قرعه به او افتاد، عایشه را به عنوان غنیمت بردارد، که این نهایت اهانت بدوست، و اینکه معلوم می کند حضرت هیچ گونه احترامی برای او قائل نبودند. چرا که لشکریان آمدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین، بین ما غنایم آنها را تقسیم بفرما. حضرت فرمودند: فَأَقْرَعُوا عَلِيَّ عَائِشَةَ، أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ (بر عائشه قرعه

ص: 40

بیندازید. کدام یک از شما او را در سهم غنیمت خود می برد؟) که ابن ابی الحدید می گوید: حضرت اراده کرده بود، تا او را به صاحب قرعه بدهد. و آنان استغفار کردند و منصرف شدند. (1)

ثلب چهارم:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اذن جنگ و مقابله با او را، برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ صادر کردند. آنجا که فرمود یاعلی: إِذَا أَدْرَكْتَهَا فَأَضْرِبْهَا وَأَضْرِبْ أَصْحَابَهَا (او و اصحابش را بزن). (2)

که این نوع کلام حضرت هرگونه مقابله فیزیکی و تأدیبی را شامل می شود. و از طرفی نبودن حرمتی را به هیچ معنایی برای او و اصحابش تجلی می دهد.

ثلب پنجم:

عایشه ملعونه ایست که سبب تفرقه افکنی بین مؤمنین، و باعث ریخته شدن خون مسلمین گردید. در حالی که نه بیّنه و عذری و نه حجّتی برای کار خود نداشت. چنانچه بدین مطالب امیر کلام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح فرموده اند. (3)

ص: 41

-
- 1- علل الشرائع: ج 1، ص 154، باب 123، ح 2، شرح نهج البلاغة: ج 1، ص 250.
 - 2- بحار الأنوار: ج 32، ص 279، ح 225، الجمل: ص 230.
 - 3- الجمل: ص 216.

ثَلَب ششم:

توحش و آزار رسانیدن او، حتی حیوانات را هم شامل می شده. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ضمن فرمایشی، که خدای تعالی رفق و نرم خویی و ملامت را، در تمامی جهات می پسندد، فرمودند: زمانی که سوار بر چهارپایان لاغر شدید، آنها را به منازلشان ببرید. (1)

آری، این سبک برخورد و منهای نبوی، حتی با حیوانات و تعامل با مخلوقات الهی است. در حالی که شما، سبک برخورد و منهای عایشه ملعونه را اینگونه می یابید، که روزی بر جملی سوار شد، و او را دائماً می زد. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای عایشه بر تو باد به رفق و نرم خویی. (2)

ثَلَب هفتم:

عایشه شخصیتی است که، لیاقت هم صحبتی و اینکه حتی او را به نام صدا بزنند را ندارد. لذا حضرت ام سلمه که از امهات مؤمنین است، پس از رجوع عایشه از جنگ جمل، قسم یاد فرمود که دیگر با او سخن نگویند. چرا که آن ملعونه به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام رفته بود. عایشه به ایشان سلام کرد: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ يَا اُمَّ الْمُؤْمِنِینَ.

ص: 42

1- من لایحضره الفقیة: ج 2، ص 289.

2- صحیح مسلم: ج 8، ص 23.

و ایشان جوابی به او دادند که در خور توجه است، که حتّی او لیاقت ندارد اسمش برده شود. لذا فرمود: یا حائِط (ای دیوار)، بدین معنا که تو ضمیر و وجدان انسانی بلکه حیوانی هم نداری، و چونان دیواری هستی که نه مروّتی و نه احساسی و نه مشاعری ندارد. چرا که در این مسیر جنگ، چه توحّشاتی کردی، که حتّی حیوانات هم انجام نمی دهند. بدو فرمود: ای دیوار آیا تو را از رفتن به جنگ منع نکردم؟! عایشه در جواب گفت: به درستی که استغفار الهی را به جای آورده و توبه می کنم، با من سخن بگو ای مادر مؤمنین. و حضرت امّ سلمه باز کلام خود را تکرار کردند و تا زمانی که در قید حیات بودند با او سخن نگفتند. (1)

قلب هشتم:

عایشه نه فقط بسیاری از مردان این امت را به انحراف کشانده، و در جنگ جمل اصغر و جنگ جمل اکبر، آنها را به کشتن داد، بلکه آن روحیه اجرامیه، و استعداد نفسی برای کشتن دیگران را، در طول عمر خود تجلّی می داده، و اساساً از طبیعت زنان، که طبیعتی رقیقه و ضعیفه و عاطفیه است به دور بوده. و به تعبیری، در حالات مختلفه مثل مردان بوده است. چنانچه عمر بن عبدالعزیز او را اینگونه توصیف

ص: 43

می‌کند: كَانَتْ عَائِشَةُ رَجُلَةً الرَّأْيِ (1) و صد البته که این حالت، افتخاری برای او به حساب نمی‌آید، بلکه در اصل خلقت الهی، هر مخلوقی باید بر اساس خلقتش باشد. آری او در مقابله کردن و خشونت، معروف کتب تواریخ است. تا جایی که حتی قاتل اجنه هم می‌شود. آنجا که علماء جماعت بکرّیه در مصادر متعدّده (2)، آورده اند که روزی شخصی جنّی از عایشه اذن ورود می‌گیرد، و او وارد می‌شود ولی عایشه او را می‌کشد. سپس در عالم رؤیا به او می‌گویند که، به خدا قسم تو مسلمان بیگناهی را کشتی. او می‌گوید: به خدا قسم اگر او مسلمان بود بر همسران پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد نمی‌شد. به او گفته می‌شود: او بر تو وارد نشد، مگر زمانی که تو به حجاب کامل بودی. لذا عایشه ملعونه پس از آن رؤیا به فزع و جزع آمده، و به امر ابوبکر لعین، دوازده هزار درهم، دیه او را در راه خدا پرداخت نمود. (3)

ثَلَب نَهْم:

عایشه همچون پدرش، هیچ اعتقادی به نبوت خاتم الأنبياء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نداشت. لذا روزی این اعتقاد را به زبان آورد، و به حضرتشان جسارت

ص: 44

1- غریب الحدیث: ج 2، ص 137.

2- المصنّف: ج 7، ص 243، التمهيد: ج 11، ص 118، سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 196.

3- المحلّي: ج 10، ص 394.

کرد که: أَنْتَ الَّذِي تَزْعَمُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّهِ (تو همانی که گمان داری نبی خدایی) (1).

و این کلام بدان معناست که حضرت را در مقام اتهام قرار داده، و ایشان را در ادعای پیامبری تخطئه کرده است. و هر آن کس که با لغت عربی آشنا باشد جز این معنا برداشتی نمی کند.

قلب دهم:

زمانی که بنا به نقل اسماعیل بن راشد، خبر شهادت امیر عوالم علی عَلِيهِ السَّلَامُ را، سفیان بن امیّه به عایشه ملعونه داد، آن بی حیا سجده شکر کرد، و به این شعر، که حکایت از خوشحالی او می کند، که کاری که می بایست بشود شد، تمثّل جست.

فَأَلَقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى *** كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمُسَافِرِ

سپس پرسید چه کسی او را کشته است؟ بدو گفتند مردی از قبیله مراد. گفت:

فَإِنْ يَكُ نَائِبًا فَلَقَدْ نَعَاهُ *** غُلَامٌ لَيْسَ فِي فِيهِ التُّرَابِ

ص: 45

یعنی خبر گرچه از حادثه ایست، لکن خبردهنده خاک بر دهانش مباد. (1)

تا جایی که نوشته اند، اسم غلام خود را، به اسم عبدالرحمن لعنه الله که قاتل حضرت بود تغییر داد، تا اوج بغض و کینه خود را نشان دهد. چنانچه خود به مسروق گفت که من عبدالرحمن بن ملجم را دوست دارم. (2)

قلب یازدهم:

یکی از مثالب او، بغض و کینه ای بوده، که از حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت زهرا علیها السلام در دل داشته، و آن را اظهار می نمود. تا جایی که به فرموده امام صادق علیه السلام، بر سر فاطمه علیها السلام صیحه می زده، و می گفته مادر تو کسی بود مثل ما، و فضیلتی بر ما نداشت. و حضرت زهرا علیها السلام پس از دیدن پدر گریستند، و علت بکاء خود را گفته های آن ملعونه و تنقیص هایش بیان نمودند. که در آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غضب آمدند و بدو فرمود: مَهْ يَا حُمَيْرَاءَ. خدیجه که رحمت خدا بر او باد. (3)، برای من عبدالله و قاسم و فاطمه و رقیه و ام

ص: 46

1- مقاتل الطالبيين: ترجمه محلاتی، ص 34.

2- مستدرک سفینه البحار: ج 7، ص 512.

3- برای آشنایی بیشتر با حیات حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری علیها السلام به کتاب خصائص ام المؤمنین خدیجه کبری علیها السلام نوشته حجة الاسلام شیخ حسین طهرانی مراجعه نمایید.

کلثوم و زینب را به دنیا آورد، در حالی که تو را خدای مٔان عقیمه قرار داد، که فرزندی برای من به دنیا نیاوردی. (1)

لذا آن کینه و عداوت تا آنجا جلو رفته، که حتی تابوت ساخته شده برای جسد مبارک خاتون دو سرا فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به تمسخر می گیرد و می گوید: وَقَدْ جَعَلْتَ لَهَا مِثْلَ هَوْدَجِ الْعُرُوسِ (اسماء برای او، چونان هودج عروسی ساخته است). (2)

و آن کینه تا بدانجایی کشیده شد که در زفاف صدیقه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ زنان انصار اینگونه می گفتند: أَبُوهَا سَيِّدُ النَّاسِ، و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می فرمود در ادامه بگوید: وَ بَعْلُهَا ذُو الشِّدَّةِ وَ الْبَأْسِ. اما حضرت دیدند که زنان انصار طبق فرمایش ایشان نمی خوانند. زمانی که عُلَّتْ را پرسیدند، آنها گفتند: مَنَعْتُنَا عَائِشَةَ (عایشه مانع از خواندن ما می شود). لذا حضرت فرمود: مَا تَدَّعِ عَائِشَةُ عِدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (عایشه دشمنی با ما اهل بیت را کنار نمی گذارد). (3) به راستی آن گونه بود، که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ، سینه و دل پر کینه و ضغینه او را، به تنور و کوره حدّاد و آهنگر تشبیه نمودند، که چگونه آهن را به غلیان آورده، او هم اینچنین است، که عداوت

ص: 47

1- بحار الأنوار: ج 16، ص 3، ح 6.

2- بحار الأنوار: ج 43، ص 190.

3- الصّراط المستقیم: ج 3، ص 167.

ثلب دوازدهم:

در فرمایشی امام صادق علیه السلام او را اینچنین معرفی می نمایند: عَائِشَةُ كَبِيرٌ جُرْمُهَا عَظِيمٌ اِثْمُهَا مَا اُهْرَقَتْ مِحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ اِلَّا وَاِثْمٌ ذَلِكَ فِي عُنُقِهَا وَعُنُقُ صَاحِبِئِهَا، الْحَدِيثُ (جرم عایشه بزرگ و گناهش عظیم است. هیچ خونی به ناحق در عالم، به قدر شاخ حجامتی ریخته نمی شود، مگر اینکه گناه آن در عهده و به گردن او و دو همراه اوست. (ابوبکر و عمر)). (2)

ثلب سیزدهم:

یکی از انحرافات و خباثت های او، غارت بیت المال بصره است. لذا مرحوم شهید ثالث قاضی نورالله تستری می فرماید: از مشهورهای مسطور در کتب مخالفین این است که، عایشه و طلحه و زبیر از مکه خارج شدند، و بیت المال مسلمین را نهب و غارت کردند، و جمعی از عمال حضرت امیر علیه السلام را کشتند، و عامل ایشان عثمان بن حنیف انصاری را از آن جا اخراج کردند. و اگر اینان به طلب قاتلان عثمان لعنه الله خروج کرده بودند، غارت بیت المال

ص: 48

1- نهج البلاغة: ک 156.

2- دلائل الإمامة: ص 261.

نمی کردند، و عثمان بن حنیف را به کمال شناعت و اهانت از بصره بیرون نمی کردند. (1) و در اقوالی دیگر، عایشه حکم قتل ایشان را صادر کرد، ولی یکی از زنان اطراف عایشه مانع شد، که در آخر الامر دستور به ضرب و حبس او را صادر کرد، و موی صورت و سر و دو ابرو و مژه های چشم او را دانه دانه کردند. (2)

و او را از بصره بیرون راندند، تا در ربنده ملحق به حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ شد، و زمانی که حضرت را دید گریست و عرضه داشت، زمانی که از شما جدا شدم پیرمردی بودم، و حال چونان جوان امردی که موی بر صورتش رویش نکرده ملاقاتتان می کنم. (3)

که حضرت او را دعای خیر فرمود و بر طلحه و زبیر نفرین نمودند. (4)

ثلب چهاردهم:

بنا به نقل تاریخ و روایات، حضرت ماریه دختر شمعون قبطی یا همان مصری، خاتونی است عقیقه و کریمه، که حاکم مصر در سال هفتم هجرت، او و خواهرشان سیرین را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدیه داد، ولی او اسلام را قبول نکرد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت ماریه را از برای

ص: 49

-
- 1- تشیید المطاعن: ج 15، ص 135.
 - 2- تاریخ الطبری: ج 3، ص 485.
 - 3- شرح نهج البلاغه: ج 9، ص 321.
 - 4- الکامل فی التاریخ: ج 3، ص 226.

خویش انتخاب فرمود، و سیرین را به شاعرشان حسان بن ثابت موهبت فرمودند. درباره اسلام آوردن ماریه گفته اند، در راه مصر به مدینه، حاطب بن ابی بلتعہ اسلام را بر او تلقین کرده است(1)،

و ایشان دارای روحیه مشرقه و عقلی فهیمه بوده، و قبل از آن بر دین حضرت مسیح و موحدہ بوده است. لذا اسلام را به درک بالا پذیرفت. و این مطالب را با شرح مفصل تری، در کتاب الفتح الاسلامی لمصر نوشته احمد عادل کامل می یابید. خدای مَنان از ایشان فرزندی به نام ابراهیم، به رسولش موهبت فرمود، که عایشه ملعونه می گوید، علاوه بر ازدواج او با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، این صاحب فرزند شدنش از حضرت، مرا به جزع و فزع درآورد.(2) و از اینجا بود که حسادت او شدت گرفت، تا جایی که آن انتساب را تکذیب کرد، و سپس خود به آن غیرت بی جا اعتراف کرد.(3) حاصل آن تکذیب نعوذبالله، نسبت ناروایی بود که به حضرت ماریه قبطیه داد، و تفصیل جریان را با شواهد بیشتری، در کتاب الفاحشة الوجه الآخر لعائشة نوشته شیخ یاسر الحبیب مطالعه بفرمایید.

ص: 50

1- الأصابة: ج 8، ص 311.

2- الآحاد و المثانی: ج 5، ص 448.

3- البداية و النهاية: ج 5، ص 326.

امام باقر زمان اجراء آن حدّ قذف را، زمان ظهور بیان فرمودند. چرا که پیامبر خدا صَدِّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، صاحب شریعت اسلامی بوده و ولایت تشریحیه داشته، لذا گاهی برای مصلحتی بارزش تر، بعضی از حدود الهی را به تأخیر انداخته و یا تعطیل می کردند. (1) چنانچه در قضیه عقبه، قصاص را رها کرده و در جواب اصحابشان فرمودند: کراهت دارم که مردم بگویند محمد صَدِّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اصحابش را کشت. (2) لذا امام باقر علیه السَّلَام فرمودند: زمانی که قائم عَجَلَّ اللَّهُ تَعَالِيَّ فَرَجَّهُ الشَّرِيفُ ما خانواده قیام کند، حمیراء را زنده کرده تا بر او حدّ جاری کند، و از برای دختر رسول خدا صَدِّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه عَلِيَّهَا السَّلَامُ انتقام بگیرد. راوی گوید عرض کردم: فدایت شوم چرا بر او حدّ می زنند؟ فرمود: به خاطر تهمتی که به مادر ابراهیم علیه السَّلَامُ زد. گفتم: پس چگونه آن را به تأخیر انداختند تا آن زمان؟ فرمود: زیرا خدای تعالی محمد صَدِّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به رحمت مبعوث نمود، و قائم عَجَلَّ اللَّهُ تَعَالِيَّ فَرَجَّهُ الشَّرِيفُ را به نعمت. (3) و معنای نعمت هم همان، انتقام از ظالمین و اجراء حدود الهی است. و اما اینکه از دیدگاه شرع مقدّس، آیا حدّ قذف و قصاص به ارث می رسد؟ چنانچه در این ماجرا مشاهده می کنیم، فقهاء اسلام مثل مرحوم شهید اول و شهید ثانی در فقه خود بدان اشاره

ص: 51

1- نساء: 63.

2- السيرة النبوية: ج 4، ص 34.

3- الأيقاظ من الهجعة: ص 244، باب 9، المحاسن: ج 2، ص 239.

کرده اند. (1) و اگرچه وصیت به آن را صحیح نمی دانند. (2)

تلب پانزدهم:

یکی از معتقدات شیعی، شهادت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می باشد. چنانچه وجود مقدس حضرتشان، بدین امر تصریح فرموده اند که: أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا اسْتَشَّهَدْتُ فَعَلَيَّْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَإِذَا اسْتَشَّهَدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا اسْتَشَّهَدَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، الحديث (زمانی که من به شهادت رسیدم، علی اولی به شما، و پس از شهادت او، فرزندش حسن به مؤمنین اولی است، و پس از شهادت او، برادرش حسین اولی می باشد). (3)

و امام مجتبی علیه السلام هم خود را در این امر، به جد بزرگوارشان تشبیه نمودند و فرمودند: مَنْ بَا سَمِّ از دنیا می روم، چنانچه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنگونه از دنیا رفت. (4)

و امام صادق علیه السلام آن امر را به وضوح بیان می کنند، و پرده از چهره قاتلین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کنار می زنند. حضرت فرمودند: آیا

ص: 52

1- اللّٰمعة الدمشقیة: ج 2، ص 21، کتاب الشّفة.

2- اللّٰمعة الدمشقیة: ج 2، ص 39، کتاب الوصایا.

3- بحار الأنوار: ج 33، ص 266.

4- اثبات الهداة: ج 2، ص 558.

می دانید که نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا به مرگ عادی رخت بر بستند، یا به شهادت رسیدند؟ به درستی که خدای منان می فرماید: آیا اگر رسول بمیرد یا کشته شود، شما باز هم به عهد جاهلیت بر می گردید؟ پس ایشان قبل از مرگ مسموم شدند، و آن دو نفر (عایشه و حفصه) ایشان را مسموم کردند. راوی می گوید پس ما گفتیم: آن دو و پدرانشان از بدان خلق الهی می باشند. (1)

علاوه که آن ملعونه، خود اعتراف به آن جنایت کرده و گفته است که: ما به اجبار، دارونمائی را به دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریختیم، در حالی که حضرتش از این امر ممانعت می کردند، و ما آن حرکات را، به کراهیت مریض از خوردن دارو و دواء حمل می کردیم و بروز می دادیم، و زمانی که ایشان افاقه پیدا کردند فرمودند: مگر به شما نگفتم که به من نخورانید و شما را از آن نهی نکردم. (2)

ثلب شانزدهم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که: عایشه و حفصه، بعد از من با تو به بغض و کینه رفتار کرده، و عایشه در لشکرهای آهنین بر تو خروج خواهد کرد. تا آنجا که فرمودند: یا

ص: 53

1- تفسیر العیاشی: ج 1، ص 200.

2- صحیح البخاری: ج 8، ص 42.

علی بر ظلم ظالمین صبوری بورز. پس به درستی که کفر و ارتداد و نفاق، با شخص اولی از آنان جلوه گر می شود، سپس دومی از آنها، که بدتر و ظالم تر است بر سر کار می آید، و سپس سومی از آنان. سپس شیعیانی برای شما فراهم می آید، که با آنان با ناکثین و قاسطین و مارقین و گمراهان تابع آنان بجنگ، و در قنوت نمازت آنان را لعن بنما(1)، که آنها احزاب و پیروانشان می باشند.(2)

تَلَب هفدهم:

یکی از مثالب عایشه، آزردن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، که با بی ادبی و بداخلاقی خود، و حسادت ها و غیور شدن های بیجا، حضرتشان را آزرده خاطر می نمود.

آن پیغمبری که از شدت گرسنگی سنگ به شکم مبارک می بست، گاهی از طرف بعضی، برای حضرتشان طعامی مهیا می گشت، ولی آن ملعونه، مانع از غذا خوردن نبی خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می شد. چنانچه خود ملعونه اش اعتراف کرده که ما، دست پختی چونان دست پخت صفیه نخورده و ندیده بودیم. روزی او برای حضرتش طعامی را مهیا

ص: 54

1- در این باره و سیره عملی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به لعن دشمنانشان در قنوت نمازهایشان در کتاب حَلِّ الْأَشْكَالِ به تفصیل مطالبی بیان کرده ایم که مراجعه بدان کتاب را پیشنهاد می نمایم.

2- بحار الأنوار: ج 22، ص 488، ح 33.

کرده و فرستاد، که من از حسادت آن ظروف را شکستم. (1) و در نقلی دیگر می گوید، ظرف را پرتاب کردم، که حضرت نگاهی به من انداختند، و غضب را در چهره ایشان دیدم، و گفتم پناه می برم به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از اینکه امروز مرا لعن و طرد نمایند. (2)

و نقلی دیگر که دلالت بر بی ادبی او می کند، که از زبان خود خبیثه اش می شنویم آن است که می گوید: زمانی که حضرت مشغول به عبادت و نماز می شدند، من پای خود را در مقابل ایشان دراز کرده و قرار می دادم. پس زمانی که به سجده می رفتند، به من اشاره می فرمود و من پای خود را بر می داشتم، چرا که مزاحم سجده کردن حضرت می شد، و زمانی که از سجده بلند می شدند، دوباره پای خود را در محلّ عبادت و سجده حضرت می گشودم و دراز می کردم. (3)

خوانندگان این اوراق، خود قضاوت کنند که این ملعونه، به هیچ ادبی از آداب اسلامی مؤدّب نبوده، چرا که اساساً نه اسلام و نه آدابش را قبول نداشته است. تا بدانجا که گاهی در بعضی از جریانات و بی ادبی ها، ابوبکر او را به ظاهر تأدیب می کرده، و حتّی

ص: 55

1- سنن أبی داود: ج 3، ص 297.

2- مسند أحمد: ج 6، ص 277.

3- صحیح مسلم: ج 2، ص 61.

مورد ضرب و شتم قرار می داده. لذا در نقلی هم آمده، چنان به دهان او کوبیده، چرا که به پیامبر توهین نمود، که دهانش پر از خون شده، و او به حضرت پناه برده است. (1)

ثلب هجدهم:

یکی از مثالب دیگر آن ملعونه آن است که بر زین سوار شد. در حالی که روایات، ظهور در لعن آن زنی دارد، که بر زین سوار شود. چنانچه ابن عباس می گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ از اینکه زنان بر زین ها سوار شوند نهی فرمود. (2)

و سرخسی نقل کرده که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ آن زنی را که بر زین سوار شود لعن کردند. (3)

امیر عالم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عُلَّتْ آن نهی را بیان می فرمایند که: صاحبان فروج (زنان) را، بر سرج و زین ها سوار نکنید، چرا که برای فجور مهیّا می شوند. (4)

بدان دلیل که، آن حرکت های روی زین، سبب مالش آلت جنسی آنها می شود، و از حیث مسئله جنسی تحریک می شوند،

ص: 56

1- تخریج أحادیث الأحياء: ج 3، ص 462.

2- مکارم الأخلاق: ص 231.

3- السیر الکبیر: ج 1، ص 136.

4- الکافی: ج 5، ص 515.

که نتیجه آن فساد و فجور خواهد بود.

لذا زنان عقیقه بر هودج ها سوار می شدند، و در عین حال هم خود را، به واسطه پرده های هودج می پوشانیدند.

ولیکن به فرموده امام باقر علیه السلام: فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَجًا، الحديث (او اول زنی بود که در اسلام سوار بر زین شد).

و آن در تشییع جنازه امام مجتبی علیه السلام چنانچه حضرت باقر علیه السلام روایت می فرمایند اتفاق افتاد. (1)

و از طرفی او را چهارپا و استری بود، که با آن در بین صفا و مروه سعی می نمود، و آن استر جولان می داد، که ابن عباس گفت: كَانَ يَوْمَ

الْبَغْلَةِ. (2) و مسلم است که استر را بدون زین سوار نمی شدند.

تلب نوزدهم:

یکی از مثالب و فجیع ترین مثالب عایشه از دیدگاهی، وارد شدن مردان نامحرم پس از شهادت حضرت رسالت پناه نزد او، و بیتوته آنها در

خانه عایشه بوده است. و از اتفاق، همگی به جنانت مبتلا می شدند. چنانچه بزرگان مخالفین در مصادر ذیل متذکر شده اند. (3)

ص: 57

1- الکافی: ج 1، ص 301، ح 3.

2- الکنی: ص 5، ح 25.

3- صحیح مسلم: ج 1، ص 164، سنن البیهقی: ج 2، ص 417، المصنّف: ج 1، ص 368.

آیا به راستی، مکان دیگری برای بیتوته مردان اجنبی در مدینه نبوده؟! آیا اقامت آنها، نزد خانمی نامحرم مشروعیت داشته؟! آیا ازدواج زنان پیغمبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با مردان دیگر مشروعیت داشته؟! آیا به راستی روش شستن منی از روی لباس را، باید عایشه به آنها آموزش می داده؟! چنانچه در تمام آن اقوال وارد شده است. آیا آن شب ها، در خانه آن ملعونه چه امری اتفاق می افتاده، که باعث برانگیخته شدن شهوت تمامی آن مردان نامحرم می شده، و در نتیجه به احتلام پایان می گرفته؟! آیا به راستی هیچ کدام از اصحاب رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبودند، تا طریقه وضوء و غسل را به سائلین بیاموزند، تا عایشه متصدی آن کار نشود؟! چنانچه در مصادر ذیل مطالعه می فرمایید. (1)

لذا فحشای عایشه، امریست مسلم. و به همین مقدار هم اکتفا نکرده، بلکه در راه بصره، با طلحه پسر عبیدالله تیمی، پسرعموی خود، به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خیانت کرد. لذا تأویل آیه دهم سوره تحریم شد. علی بن ابراهیم در تفسیرش، درباره این آیه می نویسد: هر آینه بر عایشه حدّ جاری خواهد شد، به علّت آن عملی که از او، در راه بصره صورت گرفت. چرا که طلحه به

ص: 58

1- سنن التّسائی: ج 1، ص 86، فتح الباری: ج 2، ص 8، و تفصیل این ثلب نوزدهم را در کتاب الفاحشة الوجه الآخر لعائشة مطالعه بفرمایید.

او علاقه داشته، و زمانی که اراده خروج به طرف بصره را نمود، طلحه به او گفت: خروج تو بدون محرم صحیح نمی باشد، لذا عایشه، خود را به تزویج او درآورد. (1)

در حالی که ازدواج زنان پیامبر خدا صَ لَمَیَ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تا روز آخر عمر، برای آنها حرام گشته بود. چرا که خدای متعال به احترام پیامبرش، در سوره احزاب آیه پنجاه و چهارم می فرماید: نباید شما با ازدواج با پیامبر، به هیچ وجهی ازدواج دیگری نمائید، چرا که آن امر نزد خدا بس عظیم است. اما بر خلاف دستور قرآن، آن امر از عایشه و طلحه لعنهما الله صورت پذیرفت. طلحه ای که تعلق به اسلامش، نزد او ارزشی نداشت و به سادگی دین و اعتقاد خود را کنار می گذاشت. چنانچه در نقل ابوالصّلاح حلبی آمده: که او عاشق دختری یهودیه شد، ولی آن دختر از ازدواج با او ایا کرد، مگر اینکه طلحه یهودی شود، و او هم پذیرفت. لذا شاعر درباره او سروده:

يَهُودِيَّةٌ قَالَتْ وَ أُوْمَتٍ بِكَفِّهَا *** حَرَامٌ عَلَيْكَ الدَّهْرُ حَتَّى تَهَوِّدَا

و عثمان در نزاعی به طلحه گفت: به خدا قسم تو اول صحابی

ص: 59

محمّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودی، که با یک زن یهودیّه ازدواج کردی. (1)

بدین ترتیب برای مثل او و عایشه، این حکم الهی ارزشی و اهمیتی نداشته، و خلاف آن عمل کردند.

در آخر ابیاتی را که مناسب با حال این ملعونه، از کلام شیخ بهائی رحمه الله در کتاب نان و حلوا هست در اینجا متذکر شده تا حسن ختامی بر این ثلب نوزدهم باشد.

بود در شهر هری' بیوه زنی *** کهنه رندی حيله سازی پرفنی

نام او بی بی تمیز خالدار *** در نمازش بود رغبت بی شمار

با وضوی صبح خفتن می گزارد *** نامرادان را بسی دادی مراد

کم نشد هرگز دواتش از قلم *** بر مراد هر کسی می زد رقم

ص: 60

در مهم سازی او باش و رنود *** دائماً طاحونه اش در چرخ بود

از ته هر کس که برجستی به ناز *** می شدی فی الحال مشغول نماز

هر که آمد بر من کن دعا *** او به جای دست بر می داشت پا

بَابُهَا مَفْتُوحَةٌ لِلدَّخِيلِينَ *** رَجُلُهَا مَرْفُوعَةٌ لِلْفَاعِلِينَ

گفت با او رندکی کای نیک زن *** حیرتی دارم در این کار تو من

زین جنایت های پی در پی که هست *** هیچ ناید در وضوی تو شکست

نیت و آداب این محکم وضو *** یک ره از روی کرم با من بگو

ص: 61

این وضو از سنگ و رو محکم تر است *** این وضو نبود سد اسکندر است(1)

باز هم با این همه جنایات، عده ای او را مادر مؤمنین خوانده، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که یا ابالحسن: این شرف اُمیت برای زنان من(2)، شرافتی است که بقاء دارد، تا زمانی که در اطاعت خدا باشند. پس هر کدام از آنان بعد از من، عصیان الهی کرده به واسطه خروج بر علیه شما، فَطَلَّقَهَا مِنَ الْأَزْوَاجِ وَأَسْقَطَهَا مِنْ شَرَفِ أُمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ (او را طلاق داده و شرف اُمّ المؤمنینی را از او ساقط بگردان). (3)

لذا شهید سعید، حکیم بن جبلة العبدی، روز جنگ جمل این حقیقت را می دانست، لذا عایشه را مورد سب و بدگویی خود قرار داد. (4) چرا که می دانست امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر نبودن شرایط مناسب، و تقدیم اهمّ بر مهمّ، او را در خفاء طلاق داده اند، و حضرت از

ص: 62

1- نان و حلوا: ص 165.

2- اشاره به آیه 6 سوره احزاب دارد (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ).

3- الأحتجاج: ج 2، ص 569.

4- تاریخ الطبری: ج 3، ص 483.

وصیت نبوی سرباز نمی زند. ولیکن در ظاهر، امر طلاق را به وصی شرعی پس از خود، امام مجتبی علیه السّلام سپرد و ایشان هم به برادرشان سیدالشّهدا علیه السّلام. و حضرتشان در روز دفن پیکر برادر، و پس از جنایت های مجدّد عایشه، بنا به نقل مسعودی او را طلاق رسمی دادند. وَرَوَى أَنَّ الْحَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَمَا فَعَلَتْ عَائِشَةُ وَجَّهَ إِلَيْهَا بِطَلَاقِهَا. (1)

و دلیل اتم بر این مدّعا، که آن ملعونه با خروج خود، غیر از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السّلام، و به ظاهر انتقام خون عثمان لعنه الله، قصد فحشاء داشته را، در نامه و نصیحت مالک اشتر، و حضرت ام سلمه رحمهما الله به او، به وضوح قرائت فرمائید. (2)

ثَلَبِ بَيْسْتِم:

تیرباران کردن بدن مبارک امام مجتبی علیه السّلام، یکی دیگر از مثالب اوست چرا که آن ملعونه تیر و کمان از دست مروان ملعون گرفته، و اولین تیر را به پیکر مطهر حضرت پرتاب کرده است. (3) و بنا به نقلی خود را از استر به زیر انداخت، آن زمانی که دید بدن مبارک امام حسن علیه السّلام را نزدیک به قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمودند، و لب به جسارت

ص: 63

1- اثبات الوصیة: ص 173.

2- شرح نهج البلاغة: ج 6، ص 225، غریب الحدیث: ج 2، ص 187.

3- کامل بهائی: ص 491، باب 24.

گشود که به خدا قسم حسن هرگز در این مکان دفن نخواهد شد، و الا موی سر خویش را خواهم کند. (1)

و در نقلی دیگر، مروان و آل ابوسفیان و اولاد عثمان بن عفان لعنهم الله، که بنا به نقلی عددشان به پنجاه هزار نفر می رسید (2) گفتند: آیا عثمان شهید و قتیل مظلوم، در بدترین مکان بقیع دفن شود، و حسن با رسول الله و جنب او دفن گردد؟! به خدا که آن چنان نخواهد شد، تا شمشیرها بین ما شکسته شود، و نیزه ها دونیم گردد، و تیرهایمان پرتاب شود تا اتمام پذیرد. که حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: به خدایی قسم که مگه را حرمت بخشید، هر آینه حسن بن علی فرزند فاطمه به رسول الله علیه السلام و دخول به بیت حضرتش احق است، از آنانی که بدون اذن وارد آنجا شدند و جای گرفتند. و او به خدا قسم از حمال خطایا (عثمان) احق می باشد. (3)

تا آنجا که به نقل تاریخ، هفتاد چوبه تیر از جنازه حضرتش بیرون کشیدند. (4) و بنا به نقل مرحوم قاضی نورالله، بعضی از پیکان تیرها

ص: 64

1- الهدایة الکبری: ص 177.

2- کامل بهائی: ج 2، ص 612، باب 27.

3- الأمالی للطوسی: ص 160.

4- المناقب: ج 3، ص 204.

به بدن شریف حضرت برخورد کرده بود. (1)

و ای کاش عایشه و اتباعش لعنهم الله، جسارت ها را به همین قدر اکتفاء داده بودند، و لیکن دلهای شیعیان بسوزد از آنکه بشنوند، جسد مبارک سبط اکبر و پاره تن فاطمه زهراء عَلَیْهَا السَّلَام را سنگ باران کردند، و از دفن آن جناب در روضه مطهره مانع گردیدند. (2)

و در آخر آن عجزه خبیثه، در هفدهم ماه رمضان، به سال پنجاه و هشت هجری قمری (3)، و به نقلی بیست و نهم رجب همان سال (4)، و به نقلی در آخر ذی الحجة همان سال (5)، به مرگ طبیعی به درک واصل شد. (6)

ابوعتیق می گوید آن شب که عایشه از دنیا رفت، او را به بقیع بردند، و زنان مدینه او را تشییع کرده و به خاک سپردند. (7) و سزاوار است آن روز را شیعیان، به فرح و سرور سپری کنند و در هلاکت آن ملعونه شادی نمایند. چنانچه مولای متقیان علی عَلَیْهِ السَّلَام این عقیده

ص: 65

1- الصّوارم المهرقة: ص 149.

2- فلک النّجاة: ص 55، الفاحشة: ص 741.

3- أسد الغابة: ج 5، ص 504.

4- وقائع الأيام: ص 354.

5- الطّرائف: ص 503.

6- انساب التّواصب: ص 360، باب 26.

7- الطبقات الكبرى: ج 8، ص 77.

را آموزش داده اند. چرا که در یکی از ادعیه شریفه شان فرموده اند: خداوندا به تو پناه می برم از دشمنی با ولیّ تو، و دوستی با دشمن تو... خداوندا آنکه در مرگ او، برای ما و تمامی مسلمین، فرح و سرور هست، پس ما را از او راحت بفرما، و از برای ما بهتر از او را جایگزین بفرما، تا اجابت تو را بشناسیم. (1)

و بنا به نقلی، آن ملعونه به دست معاویه به درک رفت، که عین عبارات این نقل را، به عنوان حسن ختام در اینجا ایراد می نمایم.

چون معاویه به مکه رسید تا برای یزید بیعت بستند، و تمامی عراق و حجاز بر او و بر یزید بیعت کرده بودند، عایشه تهدید فرستاد به وی، که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی، و برای یزید بیعت می ستانی؟ عمرو بن عاص گفت ای معاویه، اگر عایشه بر تو تشنیع زند، خلق بر تو خروج کنند، خود را دریاب.

معاویه ابوهیره و شرحبیل را با هدایای بسیار به سمت وی فرستاد به چند نوبت، و وعده ها داد که با او صلح کند، و برادر او عبدالرحمن بن ابی بکر را ولایت دهد، و امثال این. روزی پیام فرستاد که توقع است که امّ المؤمنین ما را به تشریف خود مشرف سازد، و چاهی بکند و به آهک پر کرد، و فرشی گران مایه آنجا بگسترد، و

ص: 66

کرسی بر سر آن نهاد، و وقت نماز خفتن او را بخواند، و گفت چندین هزار دینار نثار خواهم کرد.

عایشه بیرون آمد با غلامی هندی، و بر خر مصری سوار شده، معاویه او را اعزاز کرد، و بدان کرسی اشاره کرد که بنشیند. در بعضی عبارات دارد، عایشه همان گونه که سواره بود، بر آن بساط و سریر معاویه آمد، پس آن حمار بر آن بساط ادرار کرد، و حرمتی برای معاویه حفظ نکرد. که در اینجا معاویه به مروان شکایت کرد، که من دیگر طاقت تحمّل بلاء این عجزه را ندارم، و مروان متولّی انداختن او به چاه شد. (1)

ادامه نقل گذشته: چون در آنجا نشست، فرو شد به چاه، در حال معاویه گفت تا غلام و خر را هم بکشتند، و در آن چاه انداختند و خاک انباشتند. مردم در اختلاف افتادند، برخی گفتند عایشه به مدینه رفت، بعضی گفتند به یمن رفت، و حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و جماعتی از خواص معاویه ماجرا را می دانستند. حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ ترکه او را به وارثان او داد. (2) و در نقلی، رفته رفته مطلب بر سر زبانها افتاد، ولی کسی جرأت اظهار نداشت. و به کنایه شعری ساخته اند:

ص: 67

1- الطّرائف: ج 2، ص 503.

2- کامل بهائی: ص 613، باب 27.

لَقَدْ ذَهَبَ الْحِمَارُ بِأَمِّ عَمْرٍو *** فَلَا رَجَعَتْ وَلَا رَجَعَ الْحِمَارُ

و این امر به دست معاویه صورت گرفت، چرا که از عایشه برای نظام سلطنت خود خائف بود، لذا کشتن عایشه را واجب می دانست. (1)

و در حین مرگ، بنا به نقلی که او به مرگ طبیعی از دنیا رفت، بدو گفتند تو را نزد پیامبر دفن کنیم؟ او جواب منفی داد، و او را به بقیع بردند. چرا که خود اعتراف کرد، بعد از رسول احداث امری کردم، به آن جهت شایسته مجاورت نیستم. و آرزو می کرد که مادر مرا نمی زاید، و با علی عَلِيهِ السَّلَامُ قتال نمی کردم. (2)

ص: 68

1- ریاحین الشریعة: ج 2، ص 377.

2- انساب التّوابع: ص 360، باب 26.

اشاره

در دهها سند و مصدر تاریخی مخالفین، مادر حفصه را زینب بنت مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافه بن جُمح جُمحی دانسته اند. عمر، پدر بی پدر حفصه، در ایام جاهلیت خود، و قبل از اسلام آوردنش، با او ازدواج کرده است. و از او فرزندانى به نامهای، عبدالله و عبدالرحمن و حفصه به دنیا آورده است. (1)

تلب اول:

مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی در ریاحین (2)، مطالبی را درباره این

ص: 69

1- برای آشنایی با مصادر این نقل و جریان های ازدواج های متعدد عمر و آشنایی با فرزندان و همسران او به کتاب انگیزه دولت های اموی و عباسی در جعل و ترویج حکایت ازدواج عمر با حضرت امّ کلثوم عَلَیْهَا السَّلَامُ نوشته دکتر محمد امینی نجفی فرزند علامه امینی رحمه الله مراجعه بفرمایید.

2- ریاحین الشریعة: ج 2، ص 379.

ملعونه دارند که خلاصه آن را در اینجا مرقوم می‌داریم.

کسی که شبیه پدرش شود، ظلمی در این میان صورت نگرفته. او نسخه دّوم و رفیقۀ عایشه است، و در هر شری هم دست و هم داستان بودند. در جنگ جمل خواست با عایشه حرکت کند، برادرش عبداللّه مانع گردید.

ابن ابی الحدید در جلد 3 ص 293 از ابی مخنف لوط بن یحیی و جریر بن یزید و حسن بن دینار و واقدی و مدائنی روایت کردند، که چون امیرالمؤمنین علیه السّلام به منزل ذی قار رسیدند، عایشه برای حفصه نامه ای نوشت.

اما بعد، باخبر باش که علی به منزل ذی قار رسید در حالی که با رعب و ترس در آنجا اقامت کرده است. چرا که از جماعت و عدّه ما باخبر شده، و او الان به منزله شتر سفیدپوستی است، که اگر جلو آید، عقر و دو پایش بریده می‌شود، و اگر عقب رود، نحر و سر بریده می‌گردد. زمانی که نامه به حفصه رسید، کنیزان مغنیّه را طلب نمود، تا برای او دف بزنند و غناء بخوانند و در غنای خود بگویند:

مَا الْخَبْرَ مَا الْخَبْرَ عَلِيٌّ فِي السَّفَرِ *** كَالْفَرَسِ الْأَشَقَرِ

ص: 70

و دختران طلقاء بر او وارد می شدند، و برای شنیدن آن غنا جمع می گردیدند. زمانی که خبر به دختر امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ امّ کلثوم عَلِيَّهَا السَّلَامُ رسید، ایشان جلایب پوشیده، با زنانی ناشناخته بر او وارد شدند. سپس از صورت ها رو بنده کنار زده، و وقتی حفصه آنها را شناخت، خجالت کشیده و برگشت. حضرت خاتون امّ کلثوم عَلِيَّهَا السَّلَامُ فرمود: اگر امروز شما دونفر (عایشه و حفصه) بر او خروج کرده و تظاهر نمودید، هر آینه به تحقیق دیروز بر برادرش (رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تظاهر نمودید. تا بدانجا که خدای مَنَّان در شأن شما نازل کرد آنچه را نازل کرد. (1)

حفصه عرض کرد: کفایت می کند، خدا تو را رحمت کند. و امر کرد نامه عایشه را آوردند و آن را پاره کرد و استغفار نمود. سهیل بن حنیف از جریان آگاه شد و اشعاری را خواند:

ص: 71

1- اشاره به آیه 4 سوره تحریم دارد. اگر شما دو زن به سوی خدا توبه کنید رواست که البتّه دل‌های شما میل کرده است و اگر بر آزار رسول اتّفاق کنید باز خدا یار او و جبرئیل و مردان صالح باایمان و فرشتگان حقّ مددکار اویند.

عَدْرُنَا الرَّجَالُ بِضَرْبِ الرَّجَالِ *** فَمَا لِلنِّسَاءِ وَ مَا لِلسَّبَابِ

أَمَا حَسْبُنَا مَا آتَيْنَا بِهِ *** لَكَ الْخَيْرِ مِنْ هَتَكَ ذَلِكَ الْحِجَابِ

وَ مَخْرَجُهَا الْيَوْمَ مِنْ بَيْتِهَا *** يَعْرِفُهَا الذَّنْبُ بِنَحِ الْكِلَابِ

إِلَى أَنْ آتَانَا كِتَابٌ لَهَا *** مَشُومٌ فَيَأْتِيحُ ذَلِكَ الْكِتَابِ

این عبارات که بزرگان مخالفین نقل کرده اند، چند فایده به دست ما می دهد:

اول: عایشه با اظهار شادی از عدد لشکرش، برای قتال با نفس رسول و زوج بتول آماده شده بود، و توجیه عامه، که قصد او اصلاح امور بوده کذب محض است.

دوم: زمانی که عایشه برای حفصه آن اخبار را فرستاد، آن هم با

ص: 72

آن تعابیر، دلالت بر تشنه بودن عایشه، به خون علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام می کند.

سوم: همدستی حفصه با عایشه، در خذلان نمودن بر امیر عوالم علی عَلَيْهِ السَّلَام، مثل خذلان نمودن بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ کاملاً مشهود است.

چهارم: برپایی مجلسی توسط حفصه، آن هم با آن کیفیت، دلالت واضح بر شادی آن ملعونه، به مخالفت با امیر عَلَيْهِ السَّلَام دارد.

پنجم: اشعار سهل که از جانب حضرت والی مدینه بود، معلوم می کند عایشه، به سب و بدزبانی به مولا، در نامه خود اقدام کرده است. و این سهل از اعظم صحابه است، و کلام او به حسب قواعد عامه حجت است. و در مستدرک حاکم آمده، که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: یا علی هر آنکس به تو دشنام دهد، به من دشنام داده است. که نتیجه این کلام، سب آن دو نفر به خاتم انبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می شود.

ثَلَبِ دَوِّم:

آن ملعونه کسی است که، امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام او و عایشه را در قنوت نمازشان، همراه با پدرانشان مورد لعن خود قرار می دادند. آنجا که فرمود: اللَّهُمَّ الْعَن صَنْمَى قُرَيْشٍ وَ حَبِيبَتِهَا وَ طَاغُوتِيَّهَا وَ اِبْنَتَيْهِمَا، الحدیث. که برای شرح آن دعا، به کتاب

شرح الولاء ابوالسّ عادات سفرویه اصفهانی، و کتاب ذخرالعالمین شیخ محمّدمهدی قزوینی، و کتاب شرح دعای صنمی قریش آیت الله ملا حبیب الله شریف کاشانی مراجعه کنید.

تلب سؤم:

به دعای رسول خدا، شنوایی آن ملعونه و همراهش از کار افتاد، تا کلام حضرتشان را با امیر عوالم علی علیه السّلام نشنوند. چرا که مولا فرمودند: روز شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَّم حضرتشان را به خود تکیه داده بودم، که سر مقدّسشان نزدیک به گوش من بود. و چون خواستند به حالت سرّ با من سخن گویند، آن دوزن حواس خود را جمع کردند، تا کلام ما را بشنوند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سَلَّم فرمودند: اَللّهُمَّ سَدِّ مَسَامِعَهُمَا (بارخدا یا شنوایی آن دورا سلب بفرما). و بعد فرمودند: یا علی آنان که ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، بهترین خلق خدایند، و آنها شیعیان ما و انصار تو هستند، که وعده گاه ماه با آنان حوض کوثر است در قیامت. و یا علی آنان که از اهل کتاب کافر شده و مشرک هستند، در آتش جهنّم مخلّداند، و بدترین خلق خدایند، که یهود و بنی امیّه و شیعیانشان می باشند، و با روی سیاه محشور خواهند شد. (1)

ص: 74

رسول خدا با صغیّه، دختر حُیّ بن أخطب ازدواج کردند. و عایشه و حفصه ملعونه، او را اذیت می کردند و شتم می نمودند و به او می گفتند یا بِنْتَ الْيَهُودِيَّة. او به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شکایت کرده، و حضرت به او فرمودند: آیا جواب آن دو را ندادی؟ او عرضه داشت: به چه چیز جواب شان را بگویم؟ فرمود: بگو به درستی که پدر من هارون نبی خداست، و عموی من موسی کلیم الله است، و همسر من محمد رسول خداست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. پس چه شده که مرا شماتت می نمایید؟ پس از آن که جواب صغیّه را شنیدند گفتند: این مطلب را رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به تو تعلیم نموده است. لذا خدای منّان آیه یازدهم سوره حجرات که می فرماید: ای اهل ایمان، هرگز نباید قومی دیگر را مسخره و استهزاء کنید، شاید آن قوم که مسخره می نمایید، بهترین مؤمنین باشند، و نیز بین زنان باایمان، قوم یکدیگر را مسخریه نکنند، که بسا آن قوم بهترین آن زنانند، و هرگز عیبجویی خود مکنید، و به نام ها و لقب های زشت یکدیگر را مخوانید، که پس از ایمان به خدا، نام فسق بسیار زشت است و هر که از فسق و گناه به درگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم است. را نازل فرمود. (1)

ص: 75

خدای مَنان در آیه چهارم سوره تحریم، اشاره به آن دارد که اگر توبه کنید شما را سزاست، و اگر بر علیه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شوید خدا و ملائکه و صالح از مؤمنین یاور اویند.

اساساً باید دانست، که سوره تحریم در شأن حفصه ملعونه و عایشه خبیثه نازل شده است. و در غلیظ ترین و شدیدترین تحذیرهای الهی به سیاق کلام درآمده. چنانچه به آن حقیقت، علماء مخالفین اشاره کرده اند. (1)

چنانچه ابن عباس می گوید: دائماً حریص بر این مطلب بودم، تا از عمر لعنه الله پرسم و سؤال کنم از احوال آن دوزن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ که مورد خطاب آیه چهارم سوره تحریم شدند، که آنان چه کسانی هستند؟ او گفت: **وَأَعْجَباً لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسِ هُمَا عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ.** (2)

و قاضی عبدالجبار در مغنی می گوید: که آن دو توبه کردند، ولی سید مرتضی در شافی بیان کافی دارد، که وقوع معصیت مسلم است، ولی توبه ابداً معلوم نیست. (3)

چرا که در ماجرای که به زودی متذکر آن خواهیم شد، آن دو ملعونه پیامبر را اذیت کرده، و سرّ حضرت را که اولاً از جانب حفصه

ص: 76

1- الکشاف: ج 4، ص 131.

2- صحیح البخاری: ج 6، ص 147.

3- ریاحین الشریعة: ج 2، ص 382.

فاش شد نشر دادند، لذا این سوره نازل گشت. چنانچه نسائی و حاکم از انس ذکر کرده اند. (1)

رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علت نبودن مسکنی مناسب، حضرت ماریه ام ابراهیم را، در حجره حفصه ملعونه جای دادند. (2)

وروزی که حفصه از خانه خارج شد تا نزد پدرش برود، حضرت با ماریه نزدیکی کردند، ولی حفصه از جریان باخبر شد و غضب کرد، که یا رسول الله، در روزی که سهم من بود و در خانه من و بر فراش من اینگونه رفتار کردید؟ و حضرت به این پرخاش او حیا فرمود، و ماریه را بر خود حرام کردند، و به حفصه فرمودند که سرّی را به تو خواهم گفت، که اگر فاش کنی لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر تو باد. او گفت چه سرّی؟ حضرت فرمودند: به درستی که ابوبکر بعد از من، متصدّی خلافت می شود و سپس بعد از او پدر تو. آن زن گفت: چه کسی تو را خبردار کرده؟! حضرت فرمودند: علیم خبیر. پس همان روز، حفصه آن سرّ را به عایشه گفت، و او به پدرش، و ابوبکر به عمر گفت، که عایشه از حفصه چنین نقل می کند، ولی به او توثیقی ندارم، از حفصه سؤال کن. ولی حفصه در جواب عمر انکار کرد، ولی با اصرار او، جریان را گفت، و هر چهار نفر بر

ص: 77

1- سنن النسائی: ج 7، ص 71، المستدرک: ج 2، ص 493.

2- سنن البيهقي: ج 7، ص 353.

مسموم نمودن حضرت، هم عهد و پیمان شدند. که جبرئیل هم پیامبر را از تمامی مطالب باخبر کرد. (1)

امام باقر علیه السلام می فرمایند: حضرت به بعضی از همسران خویش، مطلبی سرّی بیان فرمود، که ابابکر و عمر امر امت را به دست می گیرند، در حالی که ظالم و فاجر و غادر خواهند بود. (2)

که در آخر با افشاء سرّ، خدا به رسولش، آیه اول سوره را نازل کرد، که چرا حلال الهی را بر خود حرام کردید؟ و حضرت عبدی را آزاد کردند، و دوباره به ماریه بازگشت نمودند. (3) لذا علماء مخالف هم، به آن واقعیت و افشاء سرّ اشاره نموده اند، چرا که محلی برای مخفی نمودن آن ماجرا و خباثت حفصه ندیده اند. (4)

تلب ششم:

خدای مّنان در سوره تحریم آیه دهم، برای آنانکه کافر شده اند، مثال همسر نوح و همسر لوط را می زند، که در اختیار دو عبد صالح خدا بودند و به آن دو خیانت کردند، و در آخر هم خداوند متعال آن دو را به آتش جهنّم مخلّد می نماید.

ص: 78

1- تفسیر القمی: ج 2، ص 376.

2- تقریب المعارف: ص 248.

3- الدرّ المنثور: ج 8، ص 215.

4- فضائل الخلفاء الراشدين: ج 1، ص 303.

آنچنانی که در قبل اشاره کردیم، سوره تحریم در شأن حفصه ملعونه و عایشه خائنه نازل گشته است. لذا این آیه هم اشاره به حال آن دوزن دارد. چنانچه زمخشری در جلد چهارم کشف بدن اشاره کرده است. و شوکانی هم بدن حقیقت اعتراف دارد. (1) و شیعیان هم طبق فرمایش حضرت جعفر بن محمد عَلَیْهِمَا السَّلَامُ آن عقیده را معتقد خود قرار داده اند. (2)

لذا زمانی که عثمان لعنه الله به نماز می ایستاد، عایشه به صدا در می آمد و پیراهن پیامبر را بلند می کرد، تا عثمان را اذیت کند، و مردم را به پیراهن پیامبر قسم می داد، و مردم را به قتل عثمان دعوت می کرد. او می گفت عثمان سنت حضرت را کهنه کرده، و این پیراهن ایشان است که هنوز کهنه نشده. و قسم خورد در شهری که او باشد من نمی مانم، لذا به مکه رفت. عثمان بالای منبر رفت و گفت: خدا مثل عایشه، این زن تندخو و حفصه را در قرآن آورده، و آیه دهم از سوره تحریم را می خواند. (3)

لذا حفصه خائنه ایست، که با خیانت های خود، به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خیانت ها کرده است، چنانچه قرآن بدن اشاره فرموده است. بالجملة حفصه زوجه خنیس بن

ص: 79

1- فتح القدير: ج 5، ص 256.

2- تأویل الآيات الظاهرة: ج 2، ص 700.

3- نفحات اللاهوت: ص 155.

عبداللہ بود، چون او وفات یافت رسول خدا صَ لَمَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ او را تزویج کردند، و در اواخر خلافت امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ از دنیا رفت و به هلاکت رسید. (1)

و از برای اطلاع بیشتر از زندگانی این ملعونه و عایشه لعنهما اللّٰهُ به کتاب الفاحشة الوجه الآخر لعائشة مراجعه فرمایید.

ثلب هفتم:

پیامبر خدا صَ لَمَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ او را نفرین کرده و بدو فرمودند: قَطَعَ اللّٰهُ يَدَيْكَ (خدا دستان تو را قطع کند). (2) و در مثالب عایشه هم این نقل را آورده ایم، که حضرت به آن ملعونه هم این کلام را فرمودند.

ثلب هشتم:

در عبارتی دیگر، او را از هلاک شدگان معرفی می نمایند. آنجا که به او می فرمایند: تو و پدرت اهل هلاکت هستید. پیامبر صَ لَمَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند: لَقَدْ هَلَكْتَ أَنْتِ وَأَبُوكِ إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ يُعِينُ عَلَيَّ ظُلْمَهُ وَ كُنْتَ أَنْتِ فِيمَنْ عَادَاهُ (هر آینه به تحقیق تو و پدرت از هالکین هستید، اگر پدرت در یاری رسانیدن به ظلم بر علی عَلِيهِ السَّلَامُ اَوَّل شخص باشد، و تو در زمره دشمنان او قرار بگیری). (3)

ص: 80

-
- 1- ریاحین الشريعة: ج 2، ص 383.
 - 2- مسند أحمد: ج 3، ص 141.
 - 3- الأصول الستة عشر: ص 61.

بنا به نقل شیعه و مخالفین، عبدالمطلب را کنیزی حبشیه بوده به نام صهّاک، که شترهای عبدالمطلب را می چرانید. بعضی او را کنیز هاشم بن عبدمناف می دانند. روزی نفیل بن هشام او را دیده و عاشقش شده و با او زنا کرد. و بعضی گویند عبدالعزی به دنیا آمد و بعضی گویند خطاب. گویند که آباء و اجداد عمر تا هفت پشت حرام زاده بوده اند. لذا بعضی از شعراء در نسب مادر او گفته اند:

هَذَا ابْنُ الْخَطَّابِ الْأَمِيرِ بِزَعَمِهِمْ *** ابْنُ الزَّوَانِ السَّبْعِ فِيمَا رَتَبُوا

بود آن سگ حرام زاده پشت *** همچو آباء سبعه پشت به پشت

امّهاتش تمام زانیه بود *** این نه پنهان ز کس علانیه بود

و بعضی صهّاک را کنیز هشام بن مغیره دانند. و او به صهّاک گمان زنا داشت، لذا او را شلوار چرمی می پوشانید، و بر بند آن قفلی می زد. نفیل داستان او را از درختی آویزان کرد، تا گوشت بدنش کشیده شود، و اندک اندک شلوار را پایین کشید، و با وی مجامعت کرد تا خطّاب به دنیا آمد. او را در صحرا انداخته، و کسی او را برداشته و به شیر شتر پرورش داد. چون او به حدّ بلوغ رسید، روزی نظرش به صهّاک افتاد، و از وضعیت جسمانی او لذّت برد و با او زنا کرد، و دختری به دنیا آمد که او را در پارچه ای پیچیدند، و در احشام مگّه انداختند. هشام بن مغیره او را پیدا کرد، او را بزرگ نمود و حنتمه نامید. و بعضی گفته اند چون مردم بسیار با مادر خطّاب یعنی صهّاک زنا می کردند، او را خطّاب نامیدند و ملقب نمودند، و کنیه او را ابوحفص گفته اند. چرا که خطاب به دو معنای نکاح و جماع می آید.

و چون حنتمه بزرگ شد، خطاب او را دیده و با او زنا کرد، تا عمر از آن به دنیا آمد. و محلّ تولّد او را محلّه فاحشه ها، و قنّاقه او را پارچه حیض فاحشه ها گفته اند. (1)

لذا خطاب، پدر و جدّ و خال عمر، یعنی دائی او، و حنتمه مادر و خواهر و عمّه اوست.

و این شعر را منسوب به امام صادق علیه السّلام نقل کرده اند، که حضرت شناسنامه او را بیان می کنند. بعضی آن را به ابوعبداللّه بن احمد بن جعفر ابی الحجّاج منتسب کرده اند:

مَنْ جَدَّهُ خَالُهُ وَ وَالِدُهُ *** وَ أُمُّهُ أُخْتُهُ وَ عَمَّتُهُ

أَجْدَرُ أَنْ يُبَغِّضَ الْوَصِيَّ *** وَ أَنْ يَجْحَدَ يَوْمَ الْغَدِيرِ بِيَعْتِهِ (2)

ص: 83

-
- 1- شرح نهج البلاغة: ج 12، ص 39.
 - 2- تمامی مطالب فوق را در کتب الذّخیره يوم المحشر شیخ سلیمان بحرانی ص 85، و انساب النّواسب استرآبادی ص 64 باب دوّم، و بحار علامه ج 31 ص 97 باب 24، و کتاب من حیاة الخلیفة عمر بن الخطّاب عبدالرحمن بن أحمد البکری ص 9، و دیگر از کتب تواریخ و انساب با شرح بیشتر مطالعه بفرمایید.

و بعضی اینگونه گفته اند: که ده نفر با صهّاک همبستر شده، تا خطّاب متولد شده است. (1)

لذا شجره خبیثه او به تصویر اینگونه می شود:

نفیل و نه نفر دیگر عمر

صهّاک خطّاب حنتمه

صهّاک

زمانی که عبدالمطلب از جریان صهّاک باخبر شد، خطّاب را گرفته و پشت او را تا نزدیک گوش او، و میان هر دو چشمش را داغ کرد، و از مکه اخراج نمود و در طائف وفات نمود. و عمر ملعون برای انتقام، اولاد عبدالمطلب را به داغ فقر و فاقه مبتلا کرد، و حقوقشان را ضایع نمود و از ایشان انتزاع کرد. (2)

بنا به روایتی که اهمیتی بسزا دارد، امام صادق علیه السّلام مطلب را اینگونه بیان می فرمایند: در جریانی جماعت عمری، تهمت قتلی را

ص: 84

1- لسان الواعظین: ص 357.

2- انساب التّوابع: ص 67، باب دوّم.

به گردن امام صادق علیه السلام انداختند. و به حضرت گفتند که دوست ما را تو کشته ای، و از تو انتقام می گیریم. حضرت عده ای از آنها را به مسجد بردند، و با آنان سخنانی فرمودند. آنها زمانی که برگشتند گفتند: معاذالله که جعفر بن محمد آن عمل را انجام داده باشند. سماعه می گوید از امام از این رضایت ناگهانی سؤال کردم؟ حضرت فرمود: به آنها گفتم دست بردارید، و الا صحیفه را خارج می کنم. عرض کردم فدایت شوم جریان صحیفه چیست؟ فرمود: مادر خطاب، کنیز زبیر بن عبدالمطلب بود، و نفیل با او زنا کرد، لذا زبیر به دنبال او افتاد، و او به طائف فرار کرد، و زبیر هم به دنبال او رفت. ثقیف او را دیدند، و از آمدنش سؤال کردند، و او جواب را به شرح قضیه بیان کرد. نفیل به شام رفت، و زبیر برای تجارت به دنبال او به شام رفته، و بر پادشاه دومه وارد شد. پادشاه به او گفت یکی از اهل شما، که فرزندش نزد توست، دوست دارد فرزند او را به او برگردانی. از زبیر خواست تا او را ببیند و زمانی که او را دید خندید، و گفت گمان ندارم او رازن عربی زائیده باشد، چرا که وقتی تو را دید، توانست خود را کنترل کند و بادی از شکم او خارج گشت. به هر حال زبیر برگشت، و بطون قریش نزد او آمدند، تا خطاب را به نفیل برگرداند، ولی او ایا کرد، تا جایی که زبیر به آنها گفت: شیطان را دولتی است، و این فرزند شیطان است، و می ترسم بر سر ما ریاست کند. ولی بر من وارد شوید، تا با آهنی

گداخته بر صورتش خطوطی بکشم، و بر نفیل و پسرش کتابی بنویسم، تا فرداروزی در مجلسی به صدر آن ننشسته و بر اولاد ما امارت نگیرند، و در میراثی با ما شریک نگردند. و زبیر آن عمل را انجام داد، و الآن آن کتاب نزد من امام هست، و به آنها گفتم دست بردارید، و الا کتاب را بیرون آورده و شما را مفتضح می نمایم. (1) چرا که حضرت با آن سند، آبروی آباء و اجداد اربابشان عمر لعنه الله را می بردند.

ثلب اول:

در جریان رزیة الخمیس پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قلم و کاغذی را طلب کردند تا وصیتی بنویسند، تا امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند. ولی آن ملعون بنای گمراهی و اختلاف مردم را تا ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف با گفتن إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ (این مرد هذیان می گوید)، بنا نهاد و غضب حضرت را به دنبال آورد، تا آنجا که همگی را بیرون رانده، و به امیر عوالم علی علیه السلام فرمود: قصد داشتم مطلبی را بنویسم و تمامی مردم را بر آن شاهد بگیرم، ولی جبرئیل خبر داد که خدای متعال تفرقه این امت را می داند. سپس کنفی و ورقه ای را طلب نمود، و آن وصیت را بر حضرت امیر علیه السلام املاء کرده، و سه نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد را بر آن شاهد گرفته،

ص: 86

و در آن کاغذ نام یک اوصیاء خویش و امامان هدایت را متذکر شده، و امر به اطاعت از آنان تا روز قیامت فرمود. (1)

تلب دوم:

عَلَّتْ تَمَامِي مَصَائِبَ وَرَنَجَ هَا، وَ حَتَّىٰ اِيْجَادِ فَقْرٍ دَرِ جَامِعِهِ مُسْلِمَانَانَ، بَلَكَّةَ تَمَامِي بَشَرٍ، بِهٖ فَرَمُوْدَهٗ سَلْمَانَ رَحْمَهٗ اَللّٰهُ، اَزْ غَضَبِ خِلَافَتِ وَصِيِّ شَرْعِيِّ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّيْ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِٗ وَ سَلَّمْ نَشَأْتُ كَرَفْتُ، كِهٖ سَرْدِمْدَارَشْ عَمْرَبْنِ الْخَطَّابِ لَعْنَهٗ اَللّٰهُ بُوْدَهٗ اَسْتُ. دَرِ ضَمْنِ كَفْتَارِي خَطَّابِ بِهٖ اَيْنِ اُمَّتٍ مَتَحَيَّرَهٗ بَعْدَ اَزْ پِيَامِبَرَشَانَ مِيْ كُوِيْد: اِكْرَ اَنَكِهٖ خُدَا اَوْ رَا مَقْدَمَّ دَاشْتُ مَقْدَمَّ مِيْ كَرْدِيْد، وَ اَنَكِهٖ رَا مَوْخَّرَ سَاخْتِ مَوْخَّرَ مِيْ سَاخْتِيْد، وَ وِلَايَتِ وَ وِرَاثَتِ رَا بِهٖ جَايْگَاهِ اَلِهِيِّ خُوْدِ قَرَارَ مِيْ دَايِيْد، اَزْ بَالَايِ سَرِّ وَ زِيْرِ پَاهَايْتَانَ نَعْمَتِ اَلِهِيِّ بِرِ شَمَا سِرَازِيْرِ مِيْ گِشْت، وَ تَهِيِّ دَسْتِي وَ فُقِيْرِيِّ بِهٖ وَجُوْدِ نَمِيْ اَمَدِ، وَ اَزْ سَهْمِيِّ اَزْ وَاجِبَاتِ اَلِهِيِّ رُوِيْ كَرْدَانِيْ نَمِيْ شُد، وَ دُوْنَفَرِ دَرِ حَكْمِيِّ اَزْ اِحْكَامِ اَلِهِيِّ اِخْتِلَافِ نَمِيْ كَرْدَنْد، تَا اَنَجَا كِهٖ فَرَمُوْدِ پَسْ بَعْشِيْدِ اَزْ اَنْ زِيَادَهٗ رُوِيْ هَا وَ كُوْتَاهِيْ هَايِيْ كِهٖ اَنْجَامِ دَايِيْد. (2)

ص: 87

1- اسرار آل محمد: ص 310.

2- غرر الأخبار: ص 280.

ثلب سوم:

در تمام عالم، دشمنی برای اهل بیت رسول الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چونان عمر آفریده نشده و نخواهد شد. چنانچه حضرت امیر مؤمنان علی فرمودند: مَا أُبْتَلِيَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ كَمَا أُبْتَلِيَ أَبُو بَكْرٍ بِعُمَرَ وَمَا عَادَى أَحَدٌ قَوْمًا أَشَدَّ مِنْ مُعَادَاتِ عُمَرَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (احدی به احدی مبتلا نشد چونان ابتلاء ابوبکر به عمر، و احدی با قومی معادات و دشمنی نکرد، چونان دشمنی عمر با اهل بیت رسول خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ). (1)

ثلب چهارم:

عمر و ابوبکر ملعون شخصیت هایی هستند که با رفتار و کردار خویش، خود را مورد طعن و لعن عقلاء عالم قرار دادند. چنانچه در قضیه عمر بن عبدالعزیز لعنه الله و برگرداندن فدک به امام باقر علیه السَّلَامُ، مردم به او گفتند: طَعَنْتَ عَلِيَّ الشَّيْخَيْنِ، قَالَ هُمَا طَعَنَّا عَلِيَّ أَنْفُسِهِمَا (با این کار بر ابوبکر و عمر طعنه زدی و آنها را مورد مذمت قرار دادی. او گفت آنان با غصب فدک خود را مورد طعنه مردم قرار دادند، نه من). (2)

ص: 88

1- کامل بهائی: ج 2، ص 353.

2- کامل بهائی: ج 2، ص 348.

و شرح قضیه او با امام باقر علیه السلام را در ادامه این مطلب در همان مصدر می توانید بخوانید.

قلب پنجم:

آن ملعون، موجودی است که بویی از مرّوت و اخلاق اسلامی، بلکه اخلاق بشری نبرده است. همیشه آرزو داشت که مرگ همه را ببیند. چرا که خود، به نقل سفیان گفت: از شما کسی نیست، مگر آنکه دوست دارم برایش اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ بگویم. یعنی دوست دارم بمیرد، مگر عبدالله که دوست دارم زنده بماند تا مردم از او مطالبی یاد بگیرند.

مرحوم محدّث نوری بر این نقل، تعلیقه ای زده و فرموده: کاش خودت پیش مرگ همه شده بودی. به اعتقاد اصحاب، همه اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عادل و متقی، و خداوند از همه ایشان راضی، و نه نفر از ایشان را، بشارت به بهشت داده است. چگونه دوست داری همه بمیرند، و با این حال احتمال مسلمانی در تو برود؟ (1) مخلوقی که تکبر و تمامی صفات رذیله را در خود جای داده، اینگونه خودخواه و بی حیا باشد. در اوصافش نوشته اند، به غایت ضخیم بود و درازقد، و اندامی درشت داشت، به نحوی که

ص: 89

1- شاخه طوبی: ص 322.

چون راه می رفت، گمان می کردند که سواره است. و اعسر بود یعنی با دست چپ کارها را انجام می داد. رنگ چهره را به سیاه و قرمز بسیار تند و تیره، که به سیاهی نزدیک بوده توصیف کرده اند. و سر او به شدت طاس بود. مردمک چشم او بسیار بزرگ بوده، که سیاهی آن تمام چشم را دربر گرفته بود. در زمان ایستادن جلوی پا را به هم نزدیک، و پشت پا را از هم دور می کرد، که نوعی تکبر به حساب می آمده. (1)

و در زمان نشستن باز تکبر می کرده، و یک پا را به روی پای دیگر می انداخته، و چهارزانو می نشست، با هیبت بزرگی (2)، و در حین صحبت کردن، غرور و کبر، از کلماتش نمایان بوده است (3). و خود اعتراف کرده که مردم از شدت و غلظت من، خوف و وحشت داشته اند. مردم می گفتند: در زمانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زنده بودند، عمر با ما به شدت برخورد می کرد سپس در زمان ابوبکر هم، با ما به شدت رفتار می کرد، پس چگونه باشد الآن که والی امور ما شده است؟! و خود اعتراف می کرده که هرکس اینگونه بگوید، هر آینه صادق و راستگوست. (4) و ابن ابی الحدید می گوید:

ص: 90

1- شاخه طوبی: ص 57.

2- الطبقات الکبری: ج 3، ص 210.

3- شرح نهج البلاغة: ج 1، ص 61.

4- حیاة الحیوان الکبری: ج 1، ص 49.

او شدیداً عبوس و بداخلاق و قساوت قلب داشته است. و معتقد بوده که این اخلاق، فضیلتی است که دارد، و اگر خلاف آن باشد نقص می باشد. (1)

و در جایی دیگر می گوید: سریعاً گفت وگورا به دعوا می کشانده، و به پیشانی خود می کوبیده، و شتم و سب و بدگویی می کرده. (2) و هنگام غضب، شارب و سبیل خود را پیچ می داد، که حالت تکبر را جلوه دهد. شعبی می نویسد: دُزه و تازیانه عمر، از شمشیر حجّاج ترسناک تر بود. (3)

چرا که همیشه با خود تازیانه ای به همراه داشت، و مردم را با او آزرده می نمود. چنانچه در ضمن قضیه ای، شخصی را با تازیانه کتک زد، و گفت: ترسیدم که تکبر تو را گرفته باشد، و دوست داشتم آن حالت را از تو دور کنم. مرحوم محدّث نوری می نویسد: هیچ کس شنیده یا دیده، در ملّتی از ملل، که کسی را اذیت کنند، و در میان مردم مفتضح نمایند، به توهم آن که مبادا به صفت رذیله مبتلا باشد؟ (4)

در حالی که خدای متّان، خلاف این روش را به پیامبرش آموخته، تا بندگان را بیاموزند. چرا که رسول و

ص: 91

1- شرح نهج البلاغة: ج 2، ص 115.

2- شرح نهج البلاغة: ج 4، ص 457.

3- صبح الأعشى: ج 14، ص 143.

4- شاخه طوبی: ص 332.

آل او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عصمت مطلقه را به آیه تطهیر دارا هستند. حضرت حق می فرماید: مرحمت الهی، تو را با خلق مهربان و خوش خوی گردانید، و اگر تندخو و سخت دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می شدند. (1)

حال اگر کسی، به آن شمائل و اخلاق عمر نظر کند، صورت قبیحی به نظرش خواهد آمد. پس چگونه مردم در مرگ او که خواستار مرگ مردم بود، شادی نکنند؟ چنانچه قرآن کریم می فرماید: فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ (پس هر آنکس به جور و ستم با شما رفتار کرد همان گونه با او رفتار کنید). (2)

لذا در همان زمان مرگ او، بعضی از صحابه در منزل خود، سروری بپا داشت و از مرگ او مسرور گشت. ذهبی درباره ابوالجهم می نویسد: فَلَمَّا مَاتَ عُمَرُ سُرَّ بِمَوْتِهِ قَالُوا: وَجَعَلِ يَوْمَئِذٍ يَحْتَبِسُ فِي بَيْتِهِ أَيْ يَدْفُ عَلَىٰ رِجْلَيْهِ مِنَ السُّرُورِ (زمانی که عمر به درک رفت، ابوالجهم شادمان شد و در منزل خود به روی پا، بالا و پایین می پرید) که این عمل او نوعی از شادمانی را حکایت می کرد. (3)

ص: 92

1- آل عمران: 159.

2- بقره: 194.

3- تاریخ الذهبی: ج 5، ص 285.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عمر و ابوبکر را به ولد الزنایی معرفی نمودند. و به اینکه آن دو با رویی سیاه و عطش زیاد به آتش جهنم وارد خواهند شد. ایشان فرمودند: مَرَقَ النَّعْلُ الْأَوَّلُ الْأَعْظَمُ وَالْآخِرُ النَّعْلُ الْأَصْغَرُ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ، كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهْپِن. وَ ثَالِثٌ وَرَابِعٌ... مُبْغِضٌ عَلَى وَآلِ عَلِيٍّ فِي النَّارِ، مُحِبٌّ عَلَى وَآلِ عَلِيٍّ فِي الْجَنَّةِ، الْحَدِيثُ (فرزند زناى اول که عظیم تر است، زنازاده دوم که کوچکتر است، از دین بیرون می روند، و با رویی سیاه به قیامت و آتش جهنم وارد می شوند، و حساب آنان با خداست، که هر نفسی در گرو عملیست که بر خود اندوخته است. (1))

و سومین و چهارمین از آنان، که دینی ندارند. و سپس فرمود: مَبْغِضٌ عَلَى عَلِيٍّ السَّلَامُ وَآلِ أَوْ دَرِ آتَشِ اسْتِ، وَ مُحِبِّشَانِ دَرِ بَهْشْتِ. (2))

با این بیان، در حرام زادگی آن ملاعین که از دین بیرون می روند، و با جنایت های خود آن بی دینی را آشکار می کنند، شکی نمی ماند. و اگر چه به حسب ظاهر یک انتسابی ظاهری به پدر و مادری برای آنها مطرح شده، ولی آیا نزدیکی آنان با هم مشروعیت داشته یا زنا صورت گرفته؟ حالت دوم جواب صحیح

ص: 93

1- طور: 21.

2- الصراط المستقیم: ج 2، ص 95، ح 15.

است چرا که اولاً در تاریخ برای پدر و مادر عمر تجاوز ثبت شده نه ازدواج مرسوم آن زمان، و ثانیاً نزدیکی عثمان پدر ابوبکر با دختر برادر خویش، حتی در زمان جاهلیت هیچگونه توجیهی نداشته و قطعاً غیر مشروع و غیر اخلاقی بوده است.

ثلب هفتم:

آن ملعون مورد غضب خاتون فاطمه زهرا عَلِيهَا السَّلَامُ سیده نساء العالمین قرار گرفت. تا بدانجا که حضرت با او درگیر شده، و گریبانش را گرفتند و او را تهدید به نفرین نمودند. که این نوع حرکت فاطمی، قدرت ولایة اللّهی حضرتشان را تجلّی می دهد.

عبدالله بن محمد بن جعفری از دو امام باقر و صادق عَلَيهِمَا السَّلَامُ روایت را نقل کرده که فرمودند: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلِيهَا السَّلَامُ لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أُمَّرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَايِبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ يَا بْنَ الْخَطَابِ لَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ لَعَلِمْتُ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ (فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ زمانی که آن ملاعین به خانه هجوم بردند، گریبان عمر را گرفته و او را به سمت خود کشیدند و فرمودند: به خدا قسم اگر نبود که بلاء نازل شود، و دامن بی گناهان را بگیرد، و من از آن کراهت نداشتم، هر آینه می دانستی که می توانم نفرینتان کنم، و خدا را

در نفرین خود بر علیه شما سریع الاجابه بیابم(1).

ولی به مناسبت عرض می کنم که در برهه زمانی دیگری او را نفرین کردند، و خداوند آن نفرین را به دست شجاع نهاوند حضرت ابولؤلؤة عَلَيْهِ السَّلَامُ به اجابت رسانید. آنجا که این ملعون، نامه فدک که ابوبکر برای حضرتش نوشته بود را طلب کرد و خاتون امتناع ورزید، فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ ثُمَّ لَطَمَهَا ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ فَقَالَتْ: بَقَرْتُ كِتَابِي بَقَرِ اللَّهُ بَطْنَكَ (پس لگدی به خاتون زد، و سپس سیلی به صورت آن حوریه انسیه زد، و کتاب را گرفته و پاره کرد. حضرت نفرینش نمودند که: نامه مرا پاره کردی خدا شکمت را پاره کند). (2)

و اجابت نفرین حضرتشان به دست حضرت فیروز علیه السَّلَامُ را، در کتاب مجمع التورین(3) مرحوم مرندی به تفصیل قرائت بفرمایید.

تَلَبُّ هَشْتَم:

در اینکه در وجود آن ملعون، هیچ خیری نگاشته نشده است. چنانچه در ذیل قضیه آمدن سلمان به مدینه، و آوردن طبقی از خرما به عنوان هدیه خدمت پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، تا ایشان و اصحابشان از آن میل کنند، حضرتشان به نخلستان آمدند و نخلی را کاشت

ص: 95

1- الکافی: ج 2، ص 459، ح 5.

2- فاطمة الزهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ من المهد الى اللحد: ص 284.

3- مجمع التورین: ص 262.

فرمودند، مگر یک نهال از آن ها را، که عمر لعنه الله آن را کاشت نمود. پس اول سال نخل حضرت به ثمر نشست، ولی آن نهال نخل عمر هیچ ثمری نداد. حضرت سؤال کردند آن درخت را چه کسی کاشته؟ گفتند عمر. پس مجدداً جنابشان آن را غرس نمودند و سر سال ثمر داد. (1)

ثلب نهم:

آنکه آن ملعون علاوه بر مرض اُبنه، که علماء عمری خود بدان واقعیّت معترف هستند (2)، چنانچه جلال الدین سیوطی که در حاشیه خود بر قاموس، برای مولای خود عمر بن الخطاب این رذیله را ثبت نموده، و امام صادق علیه السلام فرمودند: حقوق ما را معادن اُبنه غصب نمودند، و مرحوم حویزی صاحب تفسیر نورالثقلین، کتابی را در این باب به نگارش آورده، و با دلائل وافیه و کافی آن رذیله را برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام ثابت نموده است (3)، بعضی قائل به مخنث بودنش هم شده اند. چنانچه علامه جلیل سید ماجدین هاشم بحرانی بدان تصریح نموده اند. (4)

بدان دلیل که امام صادق علیه السلام

ص: 96

1- السبعة من السلف: ص 119.

2- الذخيرة يوم المحشر: ص 94.

3- زهر الربيع: ص 247.

4- الذخيرة يوم المحشر: ص 92.

فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردانی که مشبّه به زنان هستند، و بالعکس را لعن فرموده و آنان خُنْثی هستند. و همچنین لعن فرموده زنانی را که به یکدیگر اکتفاء می کنند. (1) لذا عمر ملعون اعتراف کرده، از جاهلیت صفتی در من باقی نماند، مگر اینکه ابائی ندارم، که چه کسی را به نکاح خود در آورم یا خود به نکاح او در بیایم. (2)

در حالی که قاعده بر این است، هیچ گاه مرد به نکاح زن در نمی آید، بلکه مرد، زن را به نکاح خود در آورده و قبول عقد می نماید. چنانچه با مراجعه به کتب فقهی اسلامی و رساله های عملیه آن مدعی معلوم می گردد. (3) چنانچه این عبارت تصریح دارد: وَيَزِيدُ النِّكَاحَ عَلٰى غَيْرِهِ مِنَ الْعُقُودِ اَنَّ الْاَيُّجَابَ مِنَ الْمَرْثَةِ (ایجاب در نکاح از طرف زن می باشد). (4)

و شرح بیشتر این رذیله عمریه را، در کتاب حَلِّ الْأَشْكَالِ مطرح نموده ایم. فَمَنْ شِدَّتْ فَلْيُرَاجِعْ. و بدین خاطر است که علامه مقدّس ملاً محمّد دباقر مجلسی رحمه الله، در عبارتی عمر حرام زاده را اینگونه معرفی می نمایند: مخالفین این فضیلت را (نقلی که علامه آن را مورد بحث قرار داده است) برای آن عمری نقل می کنند، که

ص: 97

1- المحاسن: ج 1، ص 113.

2- الطبقات الكبرى: ج 3، ص 289.

3- اللّعة الدّمشقيّة: ج 2، ص 51، كتاب النّكاح.

4- اللّعة الدّمشقيّة: ج 2، ص 57، كتاب النّكاح.

خبر از ماتحت و پشت خود نداشته (اشاره به منکوحیت عمر و کثرت آن می نمایند) و از او قبول می کنند، ولی معجزه ای که درباره امیر عَلِيهِ السَّلَامُ باشد، که ایشان بحر عجائب اولین و آخرین، و مخزن اسرار آسمان و زمین است را، انکار می کنند. (1)

به مناسبت این موضوع، حکایتی بسیار شنیدنی درباره تغییر جنسیت عمر، در کتاب انساب التّوابع مرحوم استرآبادی نقل شده، که خوانندگان این اوراق را به آنجا ارجاع می دهیم. (2)

ثلب دهم:

مخالفین شیعه معتقدند، که الاغ در نهیق خود، بر ابوبکر و عمر صلوات و درود می فرستد. مرحوم سیّد نعمه الله جزائری می فرماید (3): شخص موثقی نقل کرد که مخالفی، به یک شیعه آن عقیده را گفت، و او در جواب، این آیه را تلاوت کرد که خدای متّان بدین خاطر است که می فرماید: إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (زشت ترین صداها صدای الاغ است) (4). به راستی چگونه محبّت آن دو حمار، صاحبان عقل و شعور را به

ص: 98

1- حيوۃ القلوب: ج 2، ص 488، باب 45.

2- انساب التّوابع: ص 271، باب هیجدهم.

3- زهر الزّبیع: ص 544.

4- لقمان: 19.

حماقت کشانیده، تا اینچنین اعتقاداتی پیدا کرده اند؟! اَعَاذُنَا اللّٰهُ مِنْ اَمْثَالِ هَذِهِ الحِمَاقَةِ. و به مناسبت، امیر عوالم علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در تأویل آن آیه سوره لقمان فرمودند: خداوند با کرامت تر از آن است که مخلوقی را بیافریند (الاع)، و او را تنکیر و مذمت کند. آن صدا حقیقتاً، صدای زُرِیق و همراه او (ابوبکر و عمر) است، که در تابوتی از آتش هستند به شکل دو الاغ، و زمانی که شهبه می کشند در میان آتش، اهل جهنم از شدت صرخه آنان منزعج می شوند. (1)

ثلب یازدهم:

از جمله بدعت ها و فضائح و جهالت های عمر آن است که، بر خلاف سنت سنیه سرور کائنات محمد مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ، حکم به آزادی کنیزانی می کند، که برای مولای خود فرزندی بیاورند. چنانچه صاحب کنز از عمر نقل می کند که او گفت: الْأُمَّةُ یَعْتِقُهَا وَلَدُهَا وَإِنْ كَانَ سَيِّقَطًا (کنیز به واسطه آوردن فرزند و اگر چه سقط گردد آزاد می شود). (2) در حالی که در زمان حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ و ابوبکر، امهات اولاد یا امم ولدها را می فروختند. که این عمل دلالت

ص: 99

1- البرهان: ج 7، ص 288، ح 2.

2- کنز العمال: ج 10، ص 343.

بر مالکیت مولای آن کنیز می کرده است. شرح این فضیحت عمری و جوانب مسئله را در مصدر ذیل مطالعه بفرمائید. (1)

تلب دوازدهم:

یکی از رذائل عمری، نبود بهداشت در بدن او، و عدم اعتقاد آن ملعون به بهداشت می باشد. تا بدانجا که راشدین سعد، به نقل بخاری و مسلم روایت کرده، خبر رسید به آن ملعون که، ابوالدرداء در حمص کنیف و توالتی ساخته، پس نامه ای به او نوشت: اما بعد ای عویمر، آیا تو را از زینت هایی که رومیان بنا کرده اند، کفایت نبود که اینچنین کردی؟ چرا که خداوند به خرابی دنیا خبر داده است. مرحوم محدث نوری می فرماید: توالی ساختن در خانه، به زهد و تقوی نزدیک تر است، از تغوط کردن و مدفوع نمودن در بام و صحن خانه، یا در سوراخ دیوار. آنچه آنی که رسم آن زاهد مُرائی خبیث بوده، که به آن شکل غالباً، در مقابل دیگران کشف عورت کرده و بدن و لباس خود را آلوده و نجس می کرده است. (2)

زیدین وهب می گوید: دیدم عمر ایستاده بول و ادرار می کند، و چنان میان دوپای خود را گشوده، که دلم برای او سوخت. در

ص: 100

1- تشییدالمطاعن: ج 3، ص 245.

2- شاخه طوبی: ص 329.

نقلی دیگر، آلت مردانگی خود را به سنگ یا استخوانی، که در میان دیواری نگه داری می کرده می مالید، و وضو می گرفت، و از آب برای شستن خود استفاده نمی کرد. محدث نوری می فرمایند: که این دو کار، در میان سنی ها شایع است. و به نقلی در سوراخ دیوار ادرار می کرد، و پس از مالیدن آلت خود به دیوار می گفت: حلال شد برای من تسبیح الهی. (1)

و بنا به نقلی، در کوچه های مدینه ایستاده بول می کرد، که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا او را دیدند و به او فرمود: ایستاده بول و ادرار مکن. (2)

و از طرفی پس از خوردن غذا، مسح یدہ علی رِجلیہ (با پاهای خویش دست خود را پاک و تمیز می کرد). (3)

با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی فرمودند: النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ. (4) که بنا به این حدیث، عمر چون نظافت نداشته، ایمان ندارد، و چون ایمان ندارد اهل بهشت نیست، بلکه در اسفل السافلین جهنم آتش افروز جهیم است.

چرا که خود تصریح نموده، که نظافت عقلائی را قبول نکرده

ص: 101

1- شاخه طوبی: ص 319 و 324 و 334.

2- المستدرک: ج 1، ص 185.

3- کنز العمال: ج 12، ص 843.

4- بحار الأنوار: ج 59، ص 290.

است، آنجا که می گوید: **الْبَوْلُ فَأَتَمًّا أَحْصَنَ لِلدُّبْرِ** (ایستاده ادرار کردن، محافظتی است برای نشیمنگاه آدمی).⁽¹⁾ و صد البتّه این حکم از برای خودش کاملاً صحیح است. چرا که نشیمنگاهش از کثرت استفاده دیگران از او، ماهیتی برایش نمانده. و ایستاده ادرار کردنش، پوششی است از برای آن نشیمنگاهی که، زحمت رسیدگی به آن به گردن غلامش افلاح بی ماهیت افتاده بود.

ثلب سیزدهم:

آن ملعون بسیار کندذهن و خنگ بوده است. چرا که در احوالاتش می نویسند، سوره بقره را در دوازده سال آموخت، و آنگاه شتر قربانی کرد. شاعری از زبان او می گوید:

دوشش سال بر فرق خود کوفتم *** که تا سوره بقره آموختم

و به روایتی آموختن آن هیجده سال به طول انجامید.⁽²⁾

و از خرفت بودنش هیچ اطلاعی از احکام دینی هم نداشت. لذا غزالی در کتاب اسرار الطّهارة دارد که، با آبی که در کوزه نصرانیان بود

ص: 102

1- احقاق الحق: ج 2، ص 267.

2- شاخه طوبی: ص 589.

وضو می ساخت. (1) با آنکه خدای مَنان در آیه بیست و هشتم توبه می فرماید: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ**. و شاید اطلاع داشته، ولی از باب استخفاف به احکام دین اسلام، و تقویت کفّار آنچنان عمل می کرد.

تلب چهاردهم:

بنا به نقل مرحوم استرآبادی، از جلد دوم عقد، نوشته ابن عبدربه، در ایّام غصب خلافت او، زنی از زنان قریش او را رسوا نمود و گفت: ای عمر ما تو را مدّتی عَمیر می خواندیم، یعنی به تصغیر (چنانچه مرد را به تصغیر مردک و یا خر را به تصغیر خرک می خوانند) بعد از آن عمر شدی. (یعنی حتّی لیاقت اسم کامل را نداشتی و به تصغیر تو را می خواندند) و حال امیرالمؤمنین گشتی و به این نام خوانده می شوی؟ و اگر چندی بمانی نیز ادّعای پیغمبری و خدایی خواهی کرد! ای پسر خطّاب از خدا بترس، و حقّ را به اهلش برسان، و از ظلم توبه کن، که عنقریب نه تو مانده ای و نه حکومت تو. (2)

تلب پانزدهم:

یکی دیگر از بدعت های عمری آن است که جعل احادیثی

ص: 103

1- انساب النواصب: ص 249.

2- انساب النواصب: ص 230.

می نمود، و به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نسبت می داد. چنانچه صاحب لوامع الأنوار، به نقل مرحوم استرآبادی آورده است که چون ظلم عمر فراگیر شد، و مردم از دست او به فغان آمدند، از جهت ترس و هراسی که داشت، هرگز شب ها از خانه خارج نمی شد و به مسجد نمی رفت. و از زیرزمین نقب و تونلی به مسجد کنده بود، و بیشتر از آنجا به مسجد تردد می کرد. (بنا به یکی از نقل های تاریخی، ابولؤلؤة عَلَيْهِ السَّلَامُ در همان تونل مخفی شده، و او را ضربه زد. برای اطلاع از تفصیل ماجرا به کتاب فیروزیه مرحوم میرزا عبداللّه افندی صاحب کتاب ریاض العلماء مراجعه کنید)(1). و تا صبح روشن نمی شد، به مسجد نمی رفت. و این حدیث را جعل کرد که صَلُّوا بِآخِرِ الْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ (در آخرین آنات و لحظات فجر و صبح، نماز را بخوانید که اجرش عظیم تر است)(2).

قلب شانزدهم:

در اینکه محبت و رزیدن به طاغوت اول و طاغوت دوم، از القائنات شیطانی است. لذا زرارة از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از معرفت امام سؤال کرد که آیا آن معرفت بر جمیع خلائق واجب است؟ حضرت در

ص: 104

1- فیروزیه: ص 198201.

2- انساب التواصب: ص 257.

جوابش فرمودند: خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رسول کل و حجّت بر جمیع خلایق در روی زمین مبعوث داشت، پس هر آنکس به خدا و حضرتش ایمان آورد و تبعیت کند و تصدیق نماید، پس معرفت امام از نسل ما هم بر او واجب است. و هر آنکس ایمان به خدا و رسولش نیاورد، و تبعیت و تصدیقش ننماید، و حقّ خدا و رسول را نداند، پس چگونه معرفت امام بر او واجب باشد؟ در حالی که ایمان به خدا و رسولش ندارد، و حقّ آن دورا نمی شناسد. عرض کردم درباره کسی که ایمان به خدا و رسول دارد و تصدیق می کند، و تمامی اوامر الهی را قبول کرده، آیا حقّ معرفت شما بر او واجب می شود؟ فرمود: بله. آیا اینان (مخالفین) ابوبکر و عمر را نمی شناسند؟ عرض کردم: بله. فرمود: آیا خدا معرفت اینها را در قبولشان انداخته؟ به خدا قسم القاء معرفت آنان، در قلوب اینان از طرف شیطان است. به خدا قسم که حقّ ما را خدا به قلوب مؤمنین الهام می کند نه کس دیگر. (1)

لذا از آنجاست که آن القاء شیطانی، حتی ماهیت مخالفین را در

ص: 105

1- الکافی: ج 1، ص 179، ح 3. به مناسبت این روایت، متذکر آن قضیه ای می شوم که شخصی از محبت ابوبکر و عمر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا سنت است؟ حضرت به او فرمود ای احمق اگر سنت بود باید در نماز آنها را یاد می کردی چنانچه پیامبر و آل او را یاد می کنی و به غلام خود فرمود او را از خانه بیرون بینداز. بحار الأنوار: ج 30، ص 160.

برزخ تغییر می دهد. چنانچه در دنیا قلوبشان به آن القاء، شیطانی شده و ماهیتشان از حقیقت دور می شود. لذا در آن حدیث دارد که شخصی ولایت آل الله را پذیرفته بود، حضرت حمد الهی فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْهُ شَيْطَانًا (حمد خدایی را سزااست که او را شیطان نیافرید). (1)

و در آن حدیث دیگر دارد که شخص به محبت و معرفت و ارادت به ابوبکر و عمر لعنهما الله از دنیا رفته بود، و در جریان حضرت امیر علیه السلام او را زنده کردند، و او در قبر خود به اذن الهی زنده شد و نشست، و به حضرت، به جای عبارت لبیک لبیک سیدنا، گفت: ونیه، ونیه، شالا، حضرت به او فرمود: این چه زبانی است، در حالی که تو مردی از عرب هستی؟ او عرضه داشت بله، ولی من با ولایت ابوبکر و عمر از دنیا رفتم، و زبانه به زبان اهل آتش و جهنم منقلب شد (2). لذا در این حدیث سبب تغییر ماهیت بشری را در برزخ مشاهده می نمایید.

تلب هفدهم:

یکی از مثالب آن ملعون ابدی، فضائل ساختگی مریدان گمراه اوست که برای ارباب بی وجودشان جعل کرده اند. از جمله آن

ص: 106

1- رجال الکشی: ص 328.

2- الخرائج و الجرائح: ج 1، ص 173، ح 5.

مزخرفات، روایت پسر عمر است که می گوید: ان رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَابُوبَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَدُهُمَا عَنِ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنِ شِمَالِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا فَقَالَ: هَكَذَا تَبْعْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (روزی رسول خدا در حالی که ابوبکر و عمر دوطرف حضرت بودند، داخل مسجد شدند در حالی که دستان آن دو را گرفته بودند و فرمودند: اینگونه روز قیامت مبعوث خواهیم شد). جواب از این جعلیه که مخالفت صریح با آیه قرآن دارد، و خود حضرت فرمودند: زمانی که از طرف من به شما حدیثی رسید که با قرآن معارضه داشت بر دیوارش بکوبید و قبولش نکنید و الا مورد قبول است، (1) تعارضش با سوره مریم است که می فرماید: وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (تمامی آن ها روز قیامت تنها به پیشگاه الهی حضور می یابند). (2) و در سوره انعام می فرماید: وَ مُحَقَّقاً شَمَا يَكَايِكُ بِه سَوَى مَا بَاز آيِيدُ بَدَانِ كُونِه كِه اَوَّلُ شَمَا رَا بِيَا فَرِيْدِيْم. (3)

مرحوم عمادالدین می فرماید: و اساساً این حدیث را دروغ بدانند، به نفع خودشان است. چرا که روز قیامت وقتی دختران آن دو ملعون زنده شوند، و نزد شوهرشان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

ص: 107

1- بحار الأنوار: ج 2، ص 225.

2- مریم: 95.

3- انعام: 94.

بیایند، باید از رسول دور شوند، چرا که فقط حضرت با ابوبکر و عمر همراه می شوند، و کسی دیگر نمی تواند با ایشان همراه شود، و این منقصدتی برای عایشه و حفصه خواهد بود. پس صلاح است که با عزت بگویند حدیث دروغ است. و از طرفی علماء مخالفین، فضلاً از موافقین روایت کرده اند که ابوذر گوید: از حضرت شنیدم که فرمود: یا علی تو اوّل کسی هستی که روز قیامت با من مصافحه خواهی کرد، و شما صدیق اکبر و فاروق اعظمی، که بین حقّ و باطل جدایی اندازی و یعسوب مؤمنینی، و ثروت دنیا یعسوب کفّار خواهد بود. (1)

لذا به این حدیث کذب گفتار فرزند عمر روشن می شود. (2)

ثلب هیجدهم:

عمر بن الخطّاب لعنه الله کسی است که، مثل آن ملعون کسی به عذاب الهی معذب نمی شود. چنانچه در ثلب سوّم متذکر شدیم، دشمنی برای حضرات آل الله علیهم السّلام مثل آن خبیث خلق نگشته، و مخلوقی چون او به عذاب الهی معذب نمی گردد. لذا معروف بن خزّبوذ می گوید: امام باقر علیه السّلام فرمودند که ای پسر خزّبوذ آیا تاویل

ص: 108

1- شرح نهج البلاغة: ج 13، ص 157، بحار الأنوار: ج 22، ص 435.

2- کامل بهائی: ج 1، ص 152.

آیه: و آن روز به مانند عذاب آن انسان کافر هیچ کس عذاب نشود * و آنگونه کسی به بند گرفتار نشود. (1) را می دانی چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: آن شخص، دوّمیست که روز قیامت خدای متعال کسی را به عذاب او گرفتار نکند، و آن عذاب را مخصوص او گردانیده است. (2)

ثلب نوزدهم:

در زمان ظهور موفورالسّرور حضرت حجّت، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ حضرت امر می کنند که برائت از ابوبکر و عمر باید علنی شود و در ملاً عام اعلان گردد. لذا علاوه بر نبش قبر آن دو ملعون، و بیرون آوردن جیفه های آن دو طاغوت، و به آتش کشیدنشان توسط حضرت که در کتب مهدویت مطرح شده، سواری را مأمور نموده تا در مناطق عرب نشین (شاید اشاره به آن باشد چنانچه در روایت آمده است که در مناطق ارض العرب دشمنان ولایت بیشتر بوده لذا حضرت مأمور خود را بدانجا می فرستند) سیر کند، فَيُظْهِرُ الْبِرَاءَةَ مِنْهُمَا يَغُوثٌ وَيَعُوقٌ فِي أَرْضِ الْعَرَبِ (و برائت از آن دو را علنی نماید). (3)

و اما تشبیه آن دو ملعون، به یغوث و یعوق که دو بت مهمّ

ص: 109

1- فجر: 25 و 26.

2- تأویل الآيات الظاهرة: ص 768.

3- دلائل الإمامة: ص 466.

زمان حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده اند چنانچه در سوره نوح به آن اشاره شده (1)، از باب همان امریست که در مقدمه کتاب به نظر خوانندگان رسانیدیم، که آن دو ملعون هم، چونان بت از جانب عده ای جاهل پرستیده می شوند.

تَلَبِ بَیْسْتِم:

یکی از مثالب عمر بن الخطاب لعنه الله، که خود مشتمل بر انحرافات و مطاعن متعدده ای می شود، چنانچه در ذیل توضیح می دهیم، آنست که آن ملعون سعی داشته، در تمامی جهات آداب و رسوم زمان جاهلیت را زنده کند و برگرداند. چنانچه در جریان تغییر تاریخ اسلامی، اتفاق مسلمین بر این است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ماه ربیع الاول از مکه به مدینه هجرت کرده اند. به دلیل آنکه کفار قریش، شب اول ماه ربیع الاول، قصد هجوم به خانه حضرت را نمودند، و جریان لیلۃ المبیّت که شرحش را در کتب تاریخی اسلامی مطالعه نمائید اتفاق افتاد. و حضرت امیر علیه السَّلَامُ ایثار نموده و برای سلامتی حضرت در جای استراحتشان خوابیدند. و زمانی که مطلع شدند به سلامت خواهند ماند، و از مکه فرار می کنند، مسرور شده و سجده شکر که اول سجده شکر، در اسلام بود را به جای آوردند.

ص: 110

1- نوح: 23.

و حضرت شبانه در سال سیزدهم بعثت، به غار ثور و بنا به نقلی به خانه امّ هانی رفتند، و صبحگاهان به غار پناهنده شده، و سه روز در غار ماندند و در روز چهارم روانه مدینه شدند. و روز دوشنبه پانزدهم ماه، و به نقلی دوازدهم ربیع الاول همان سال، وارد مدینه طیبّه شدند. که این هجرت، مبدأ تاریخ مسلمانان شد، و ایشان امر فرمود که تاریخ اسلامی را از زمان هجرت و همان ماه شروع کنند. اما زمانی که آن ملعون به غصب خلافت مسند گرفت، مردم را جمع کرد و از شروع تاریخ نظرخواهی کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از روز هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا شروع کنید. همان روزی که ایشان اهل شرک را ترک گفتند. و حضرت با این جمله، اشاره می کنند که بدعتی را پایه گذاری نکنید. ولی بنا به نقل حتی علماء مخالفین، عمر لعنه الله کسی بود که شروع آن سال قمری را، از ماه محرّم بنا گذاشت. چرا که در زمان جاهلیت، مردم در ماه ذی الحجّه به مکه می آمدند، و از برای امور مختلف و بررسی امور تجاری یکدیگر را ملاقات می کردند، و زمانی که به شهرهای خود باز می گشتند، شروع سال جدید خود را از محرّم آغاز می نمودند. لذا به خاطر زنده کردن رسوم جاهلی، عمر شروع سال را به ماه محرّم برگردانید، که مع الأسف تا به امروز مسلمان های عالم از آن

حقیقت غافل می باشند. و شاید گفته شود: این امر چندان اهمیتی ندارد، که ما در جواب می گوئیم: اولاً این مذاکره مبحث تاریخی، روشن نمودن شخصیت آن خبیث است، که در تمامی حالات سعی به مخالفت با رسول مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشته، و ثانیاً مسلمان ها حق دارند حقایق تاریخی دین خود و سیره پیامبرشان را بدانند، و ثالثاً دانسته شود، منهج عمری یعنی منهج جهل و شروع جاهلیت دوّم با آداب و رسومش، و دوری مردم از دین اسلام و عدم اعتقاد به آن. (1) لذا حضرت ختمی مرتبت فرمودند: بُعِثُ بَيْنَ الْجَاهِلِيَّتَيْنِ لِأَخْرَاهُمَا شَرًّا مِنْ أَوْلَاهُمَا (من بین دوزمان و برهه جاهلیت مبعوث شدم که دوّمی آنها از اوّلی بدتر و گمراه کننده تر است). (2) که این حدیث به ضمیمه آیه صد و چهل و چهارم سوره آل عمران و حدیث ارتداد مردم بعد از حضرت (3)، و آشنایی با سیره غاصبین حق ولایت، خصوصاً بدعت های عمر بن الخطاب لعنه الله ما را بدین واقعیت می رساند، که الآن مسلمان های عالم، بلکه تمامی بشریت

ص: 112

1- برای اطلاع از مصادر تمامی مطالب ذکر شده به کتب: منتهی الآمال: ص 38، فتح الباری: ج 7، ص 207، الأعلان بالتّوئیخ: ص 78، عنوان المعارف صاحب بن عباد: ص 11، المواهب اللدنیّة: ج 1، ص 67، المناقب ابن شهر آشوب: ج 1، ص 338، مراجعه بفرمایید.

2- الأمالی للشّجری: ج 2، ص 277.

3- روضة المتّقین: ج 4، ص 218.

استثنای از آشنایان با معارف دینی، در جاهلیت به سر می برند.

یکی دیگر از بدعت های او و زنده کردن آداب جاهلی، تغییر مکان و مقام حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از کنار کعبه به مکان فعلی در مسجدالحرام است. حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آن را به کنار کعبه برگردانیدند، چون در جاهلیت به عقب رانده شده بود، و با این رفتار حضرت ذهن ها را به حقیقت نزدیک کردند، که اینجا ابراهیم خلیل ایستاده و کعبه را ساخته، و این دوری سنگ و مقام او از کعبه عقلانی نیست. خصوصاً آنها که از نزدیک مشاهده کرده اند، می دانند که با آن مسافت، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ روی آن سنگ ایستاده و کعبه را آنجایی که هست ساخته باشند، محال می باشد. ولی بعد از حضرت، عمر بن الخطاب لعین، باز سنگ را به مکان زمان جاهلیت برگردانید. (1) لذا امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: تعجب است از قومی که می نگرند، سنت پیامبر کم و دسته دسته تغییر می یابد، و راضی هستند و انکار نمی کنند. بلکه در دفاع از بدعت های خود بر علیه مخالفینشان غضب می کنند و مخالفین خود را سرزنش می کنند. (2) و از برای شرح آن بدعت ها، با مراجعه به کتاب سلیم بن قیس هلالی حقایق روشن تر خواهد شد.

ص: 113

1- اسرار آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ص 333.

2- اسرار آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ص 333.

و در آخر آن ملعون حیاتش به پایان رسیده و به دوزخ برزخی پای گذاشته، و به دست مردی غیور و شیعی، حضرت ابولؤلؤة عَلَیْهِ السَّلَامُ در نهم ماه ربیع الأول، که از کتب معتبره اینگونه برداشت می شود، و میان جمعی از محدثین شیعه نیز چنان مشهور بوده، و علی بن طاوس در اقبال، از ابن بابویه روایتی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل می کند: که آن ملعون در روز نهم ربیع، به درک اسفل جحیم متوجه شده است، و شیخ صدوق رحمه الله هم چنان اعتقاد داشته، چشم از دنیا فرو بست. اگر چه بعضی از علماء فریقین، روز قتل او را بیست و ششم و بعضی بیست و هفتم و بعضی بیست و هشتم و یا اواخر ماه ذی الحجة گفته اند، که سزاوار است شیعیان در تمامی آن ایام حمد الهی به جای آورده و به سرور پردازند. لذا روایت احمد بن اسحاق قمی که سید بن طاوس در زوائد الفوائد، و مرحوم حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر ایراد کرده اند، به وضوح از زبان گوهر بار امام عسکری عَلَیْهِ السَّلَامُ مطلب را برای ما روشن می کند، که آن ملعون در نهم ماه ربیع الأول در شصت و سه سالگی، و به نقلی در پنجاه و اندی، و بنا به نقل بعضی در پنجاه و دو سالگی، در روز چهارشنبه در وقت سحر سال بیست و سه هجری قمری به درک واصل شد. و بنا به نقل مخالفین که اواخر ذی الحجة را تاریخ مقتل او می دانند، سامری امت در ساعات اول، روز اول ماه محرم

با ده سال و شش ماه غصب خلافت، به غصب، در خانه و حجره نبوی و در کنار گوساله امت، پس از آنکه صهیب در مسجد بر او نماز گزارد، دفن شد. (1)

و مرحوم محدث قمی در مفاتیح، روز نهم ربیع را روز عید بزرگ و عید البقر (شکافتن) دانسته، و از برای اهمیت آن روز مطالبی فرموده اند. (2) و شیخ اعظم انصاری رحمه الله با استناد به روایت احمد بن اسحاق، در تعداد غسل‌های مستحبی، غسل آن روز را یادآوری فرموده اند. (3) و از برای اطلاع بیشتر از این موضوع و مباحث مربوط به آن، مطالعه کتاب فصل الخطاب فی تاریخ قتل ابن الخطاب تألیف شیخ ابو حسین خوئینی و دیگر کتب تبرّی را پیشنهاد می‌نمایم.

ص: 115

-
- 1- الاستیعاب: ج 2، ص 471، حیاة الحیوان الکبری: ج 1، ص 52، تاریخ الخمیس: ج 2، ص 249، الطبقات الکبری: ج 3، ص 365، تاریخ الخلفاء: ص 136.
 - 2- مفاتیح الجنان: ص 352.
 - 3- مطارح الأنظار: ص 242.

ابولؤلؤة... هرگز تو را از یاد نخواهم برد

در این قسمت پایانی، به نظرم رسید کمی از شخصیت والای مردی غیور و ایرانی، حضرت شجاع الدین سخن به میان آورده، و امروزی که به داستان عده ای بی خبر از خدا، حریم ملک پاسبان این عبد صالح، به روی مشتاقین زیارتش مسدود گشته است، با بیان مطالبی، درب دل ها را به روی این مرد غیور باز کرده، و هر کدام از ما وجود خود را حریم مقدّسش گردانیم، و شعار هرگز تو را از یاد نخواهیم برد را، در درونمان مسجّل گردانیده و آن را فریاد کنیم.

نام اصلی آن بزرگوار فیروز، و کنیه اش ابولؤلؤة می باشد. چرا که ایشان را دختری به نام لؤلؤة بوده، که با خود در اسارت به

ص: 117

دست عرب ها از ایران به مدینه آورد. لقب ایشان شجاع الدّین و یا باباشجاع بوده، چرا که به شجاعت منحصر به فرد بوده است. اصلیت وی ایرانی و زادگاهش شهر نهاوند بوده است.⁽¹⁾

ایشان همانند سایر ایرانیان، به آئین نصرانیت و یا مجوسیت قائل بوده است.⁽²⁾ و ناگفته نماند که این آیین، قبل از ظهور اسلام و رسیدن خبر آن به اطراف عالم، برای کسی عیب محسوب نمی گردید، تا مخالفین از این بهانه استفاده کنند، و ایشان را شخصیتی معرفی کنند که با این اعتقادات به جهنّم خواهد رفت. بلکه ایشان پس از آمدن به مدینه، به همراه دخترش به اسلام مشرف شده، و در مدینه سکنی گرفت. چنانچه صنعانی متذکر می شود.⁽³⁾ و یا به قول آن شخص شیعه فهیم، ضربه زدن و مجروح نمودن عمر، خود دلیلی بر اسلام ابولؤلؤة می باشد.⁽⁴⁾

ایشان ابتداء در جنگ ایران و روم به اسارت رومیان درآمده، و سپس در جنگ رومیان با مسلمانان، به اسارت مسلمانان ها و در سهم جنگی مغیره بن شعبه ملعون قرار می گیرد و به مدینه آمده،

ص: 118

1- مستدرک سفینه البحار: ج 9، ص 213.

2- مستدرک سفینه البحار: ج 9، ص 213، المستدرک: ج 3، ص 91.

3- المصتف: ج 5، ص 474.

4- عیون الأخبار: ج 2، ص 143.

و مرحله جدیدی از زندگانی را شروع می نماید. (1)

یکی از محبّین نزدیک امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ شهید مظلوم جناب هرمزان است، که قبل از اسارت به دست مسلمان ها در منطقه اهواز، فرمانروای سابق شوشتر بوده، و بنا به نقلی او پسر یزدگرد سوّم، و برادر علیا مخدّره حضرت شهربانو مادر امام سَجّاد عَلِيهِ السَّلَامُ و همسر حضرت سیّدالشّه هدا عَلِيهِ السَّلَامُ بوده است. ایشان در اسارت به مدینه آمده، و از قبول اسلام به دست عمر ممانعت کرده، که در نتیجه به حکم عمر محکوم به قتل می شود، ولی از او آبی می طلبد، و از عمر تا آب را ننوشیده امان می گیرد، و در زیرکی تمام آب را به زمین ریخته، و به حکم حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ که نباید کسی را که امان داده اید بکشید، در سهم بیت المال درآمده، و حضرت او را خریدند، و او با مشاهده این بزرگواری مسلمان شده، و مولای متّقیان ایشان را آزاد گردانید، و بیشتر اوقات خود را در مسجد به عبادت به سر می برد. (2) ایشان با حضرت فیروز در ایرانی بودن، و اسیر جنگی بودن، و سکونت در یک شهر، و اینکه هر دو از آزار عمر و مغیره به ستوه آمده بودند، و جوهی مشترک داشته، که زمینه های هدف مشترک، یعنی قتل عمر ملعون را پایه ریزی می کرده است. تا آنجا که او فدایی این جریان شد، و به

ص: 119

1- مستدرک سفینه البحار: ج 9، ص 213.

2- الخرائج و الجرائح: ج 1، ص 212.

دست عبیدالله پسر عمر لعنهما الله تکه تکه شد، و حضرت امیر علیه السلام همواره خواهان خون به ناحق ریخته او بود، چرا که او را مورد اتهام صرف قرار دادند، ولی عثمان آن خواسته را عملی نکرد، و پس از او عبیدالله به معاویه ملحق شد، تا آخر در جنگ صفین به دست حضرت به هلاکت رسید. (1)

در نتیجه این آشنایی، ابولؤلؤ را به محضر مولا کشانید تا او: مِنَ اکابر المسلمین و المُجاهِدین بل مِن خُلص أتباع أمیر المؤمنین گردید. (2) و به نقل مرحوم افندی از خیار و نیکان شیعیان امیر علیه السلام شد. (3)

و به نقلی ایشان برادری داشته به نام ذکوان، و فرزند او عبدالله بن ذکوان بوده که عالم اهل مدینه در علم حساب و نحو و شعر و حدیث و فقه بوده است. (4)

ابولؤلؤ ارتباط با خانه مولایش را مضاعف کرد، تا جایی که مغیره به او پیشنهاد داد، که اگر ارتباط خود را قطع کنی خراج را از تو برمی دارم اما او نپذیرفت. (5)

ص: 120

1- تاریخ دمشق: ج 38، ص 68، الخرائج و الجرائح: ج 1، ص 213، الغدير: ج 8، ص 136.

2- مستدرک سفینه البحار: ج 9، ص 212.

3- ریاض العلماء: ج 5، ص 507.

4- فصل الخطاب: ص 184.

5- کامل بهایی: ج 2، ص 456.

ایشان چنانچه خود ادعا فرموده، به هنرهایی مثل آهنگری و نجاری و آسیاب ساختن و نقاشی آشنا بوده است. (1)

و اما چند قول درباره نحوه قتل عمر بن الخطاب لعنه الله وجود دارد:

1- مجروح کردن عمر در صف نماز جماعت (2)

2- ساختن آسیاب بادی و دیدار عمر از آن و مجروح شدنش در آن مکان (3)

3- مجروح شدنش در تونل زیرزمینی که برای خودش مهیا کرده بود. (4)

تمامی این اقوال را در کتاب فیروزیه تألیف مرحوم میرزا عبدالله افندی به تفصیل قرائت بفرمایید.

و بنا به نقلی ابولؤلؤه به عمر گفت: برای تو سنگین است که علی علیه السلام را ذوالفقاری باشد؟ من بهتر از آن را برای تو می سازم. اما به شرط آنکه حاجبی و مانعی بین ما نباشد. گفت هفت جنس باید فراهم کرد. و هر روز نزد عمر رفته، و او را با مراحل کار آشنا می نمود. تا شمشیر را به پایان رسانید. در مجلسی تنها پیش او رفته، و غلافی که چوبین و سفیدرنگ بود را مهیا کرد، و در نزدیک

ص: 121

1- الطبقات الكبرى: ج 3، ص 345، کامل بهایی: ص 451، انساب التواصب: ص 285.

2- اسدالغابة: ج 4، ص 76، نیل الأوطار: ج 6، ص 160.

3- تاریخ دمشق: ج 44، ص 413.

4- فیروزیه: ص 129 و 198.

قائمه آن سوراخی بود و میخی در آنجا گذاشته بود، که غیر از او نمی توانست شمشیر را بیرون آورد. لذا عمر نتوانست، فیروز او را گرفت و میخ را در آورد، و زمانی که در حوالی خود کسی را ندید، شمشیر را بیرون کشید و بر شکم آن حرامی زد و شمشیر را آنجا گذاشته و [گریخت \(1\)](#).

اما از آنجایی که شهرت با نقل اول است، در اینجا به تفصیل آنرا متذکر خواهیم شد.

سرانجام حضرت فیروز، عَلِيهَ السَّلَامُ خنجری که دو سر داشته و قبضه آن در وسط آن بوده را، از حرفه آهنگری خود به خدمت گرفت، و سحرگاه در حالی که عمر ملعون، تازیانه به دست داشت و مردم را به نماز گزاردن امر می کرد تا صفوف را منظم نمایند، و استوا استوا صُفُوفکم می گفت، [\(2\)](#) و تا به این زمان این بدعت عمری در بین مریدان بی خردش وجود دارد، ابولؤلؤة خود را به او رسانده و با سه ضربه، و به نقلی سیزده ضربه، شکم او را پاره کرد و نفرین صدیقه کبری فاطمه زهراء عَلِيهَا السَّلَامُ را مستجاب نمود. در لحظه ضربه زدن، گریبان او را گرفته و به او فرمود: چرا نافرمانی از مولایت علی عَلِيهَ السَّلَامُ را نمودی؟ چرا همسر او فاطمه را مورد ظلم قرار دادی و فرزندش را

ص: 122

1- کامل بهایی: ج 2، ص 456.

2- فتح الباری: ج 7، ص 49.

سقط کردی؟ آنگاه او را لعن می نمود و ضربه های پی در پی می زد. (1)

عروق کبد او را درید، و خاصره را جراحی زد، ولی در آخر به خاطر صلابت و هیبت جسمی آن خبیث نتوانست خنجر را از شکم آن ملعون بیرون بکشد، او را به هرمزان سپرد و او هم ضربه شدیدی زد و شکمش را درید. (2) در حالی که اطرافیان آن خبیث قصد دستگیری فیروز را داشتند، با زخمی کردن سیزده نفر دیگر گریخت (3)، و عمر لعنه الله، همی فریاد می زد این سگ را بگیرد که مرا کشت. (4)

در نقلی آمده که هرمزان از مدینه فرار کرد و دو فرسخ دور شد، ولی سواره های حکومتی او را گرفته و کشتند و قطعه قطعه کردند، رضوان الله علیه. (5)

و حضرت فیروز به سرعت خود را به مولایش علی علیه السلام رسانید، و خبر اقدامش را به حضرت عرض کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین صَرَبْتُ الرَّجُلَ وَ شَدَّقْتُ بَطْنَهُ (یا امیر او را زدم و شکمش را دریدم). در این لحظه حضرت گریه شدیدی کردند و فرمودند: ای کاش دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ زنده بود و این خبر را می شنید. و سپس نامه ای را

ص: 123

1- دو بال برای پرواز: ص 209.

2- مجمع التورین: ص 262.

3- بحار الأنوار: ج 31، ص 118.

4- بحار الأنوار: ج 31، ص 114.

5- مجمع التورین: ص 262.

که در شب گذشته نوشته بودند، از جیب مبارک درآورده و به او داده و فرمودند: به خارج مدینه برو، و سوره حمد را هفت مرتبه بخوان، تا به آن مکان که می خواهی میرسی. و بنا به نقلی او را به اسب خود دلدل سوار کرده، و به قدرت امامت او را به کاشان فرستادند. (1)

در آن نامه حضرت به رئیس و قاضی شهر کاشان نوشته بودند، زمانی که نامه من به تو رسید، دختری را به عقد فیروز درآور، و هفت کلبن و فصله انگور به امر مولا- در نشاندند، و ایشان فرموده بودند که این کار را بکن تا اثر ولایت ما را ببینی. عبدالله بن عباس گوید: شب پنجشنبه حضرت شجاع الدین به کاشان رسید و رئیس کاشان عبدالکریم بن نوفل در حالی که بر سر سفره غذا بود، از اندرون بیرون آمد چرا که صدای دلدل را شنید، دست و پای اسب را بوسید، نامه را از گردن اسب برداشته و خواند و بوسید و به سر و روی خویش مالید و عرض کرد: صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ. و جناب فیروز را به آنجا برده، و دختر خود صفیه را به عقد او درآورد، و آن شب چراغ روشن کردند، و همان شب صفیه از جناب ابولؤلؤة باردار شد، و به معجزه علوی، صبح فرزندی به نام یحیی را به دنیا آورد که یک ساله بود، و باغ انگور همان روز محصول داد. در روایتی دیگر

ص: 124

1- کامل بهائی: ج 2، ص 457.

چون شش ماه از قتل عمر گذشت، مأموران عمر با تفحص به کاشان رسیدند، و گمان بردند که فیروز در آنجا است، و در محلات و بازارهای کاشان می گردیدند، تا به خانه رئیس کاشان رسیدند و او را ایذاء کرده و اهانت نمودند. ولی مردم، آمدن فیروز را بدانجا انکار نمودند و گفتند: ما خود آسیابانی داریم به نام شجاع الدین، و ایشان یک سال است که در این شهر اقامت دارد، و صاحب همسر و فرزندی است و باغی از انگور دارد، که پس از شنیدن این مطالب لشکریان برگشتند. در روایتی آمده که ابولؤلؤ صاحب هفت فرزند به نام های یحیی و ابراهیم و محمد و یعقوب و جلال الدین و علاء الدین و محمود بوده است. و یحیی را شش پسر بوده به نام عبداللّه و عبداللّه و سعید و محمد و محمود و ابراهیم. و در حال حاضر بعضی از اهالی آن منطقه، به القابی چون لؤلؤبی و شجاع الدینی منسوب هستند، که گمان می رود از نسل حضرتش باشند. و بنا به نقلی در دماوند جمع کثیری از نسل ایشان زندگی می کنند. مجملاً جماعت عمری و مأموران حکومتی او، در زمان عثمان باز به کاشان آمده و حضرت ابولؤلؤ عَلَیْهِ السَّلَامُ را یافتند، و لکن ایشان فرار کرده و از شهر بیرون آمد، و آن ملاعین به دنبالش اسب تاختند و او را بسیار دوانیدند، تا جنابش روی به مدینه کرده و عرض حال خدمت مولایش امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ نمود، که آقا شما می دانید

من این کار را برای رضای شما کردم، پس مرا از دست این خوارج خلاصی ببخش، که در همان لحظه زمین شکافته شد و ایشان به زمین فرورفت و غائب شد. آن ملاعین مکان را نشان کرده، تا روز شود و او را از زمین بیرون کشند و بسوزانند، ولیکن هر چه کردند میسر نشد، و بعد از آن ایشان به قدرت الهی صحیح و سالم از زمین بیرون آمده و به زندگانی ادامه دادند. و بنا به نقلی همانجا از دنیا رفتند که الآن مقبره منوره ایشان است. (1)

و در آخر به هر صورتی که بوده، ایشان در ماه مبارک رمضان به سال سی و یکم هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم کرده (2)، و مدالی اینچنین را تا ابد به گردن انداخت. هنیئاً له.

مردم غیور کاشان در زمان حیات و ممات، حرمتش را حفظ کرده و در آنجا وفات یافت. (3) به اتفاق نظر کارشناسان فرهنگی، بقعه حرم حضرت، به جا مانده از معماری سبک ایلخانی مغول یعنی بین 700800 سال قبل می باشد. و بسی جای تعجب است که پس از کاوشها، در سال 1192 هجری یعنی حدود 252 سال قبل، زلزله ای ویران کننده

ص: 126

1- فیروزیه: ص 129133، مجمع التورین: ص 262، انساب التواصب: ص 286.

2- مستدرک سفینه البحار: ج 9، ص 215.

3- ریحانة الأدب: ج 7، ص 249.

تمامی شهر کاشان را تخریب کرد، و از هر 800 نفر، 600 نفر کشته و بقیه متواری گشتند. ولیکن حریم این بزرگوار هیچگونه آسیبی ندید و تجدید بنائی هم نشد. و بنا به تحقیقاتی، پایه گذاری اصلی بنای بقعه، به قرن دوم و یا سوم هجری برمی گردد، که معاصر زمان ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. و یکی از اولاد و نوادگان حضرت زین العابدین علیه السلام به نام عزالدین، متوفای 946 هجری قمری که عالمی و فقیهی بزرگوار در عصر خود بوده، به وصیت خود مدفنش را پایین قبر مطهر حضرت ابولؤلؤة علیه السلام قرار داده است. (1)

در آخر، کلام را به فرمایش امام الزوافض حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اختتام داده، و خود را با زیارت بارگاه مقدس و نورانی و ملک پاسبان حضرت ابولؤلؤة علیه السلام مشمول این حدیث بگردانیم.

حضرت فرمودند: مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَزُورَنَا فَلْيُزِرْ صَالِحِي شِعْتِنَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا، الْحَدِيثُ (هر آنکس از شما استطاعت زیارت ما را ندارد، پس به زیارت شیعیان صالح ما رود که برای او ثواب زیارت ما نوشته خواهد شد). (2)

ص: 127

1- آسیاب تبری: ص 58 و 62. از برای اطلاع بیشتر از زندگانی حضرت فیروز علیه السلام به همین مصدر نوشته سیدمجتبی عصیری و کتاب فیروزیه مرحوم افندی و کتاب فصل الخطاب و شهادة الأثر علی ایمان قاتل عمر نوشته شیخ ابوحسین خوینی و دیگر کتب تواریخ مراجعه فرمایید.

2- المقنعة: ص 491، باب 44.

قرآن كريم

بحار الأنوار..... علامه مجلسى

الغيبة..... شيخ طوسى

جامع المدارك..... سيد خونسارى

كامل بهائى..... عمادالدين طبرى

الأفصاح..... شيخ مفيد

انساب التواصب..... استرآبادى

تتمة المنتهى..... محدث قمى

المعجم الكبير..... طبرانى

مجمع الزوائد..... هيثمى

تحفة الأبرار..... عمادالدين طبرى

ص: 129

- عين العبرة..... ابن طائوس
- شرح نهج البلاغة..... ابن ابي الحديد
- المغازى..... واقدى
- السبعة من السلف..... فيروز ابادى
- مدينة المعاجز..... علامه بحراني
- حديقة الشيعة..... مقدس اردبيلي
- تشيد المطاعن..... كنتورى لكهنوى
- تاريخ الخلفاء..... جلال الدين سيوطى
- كنز العمال..... متقى هندى
- المصنّف..... ابن ابي شيبة
- صحيح البخارى..... بخارى
- الفتوح..... ابن اعثم كوفى
- مسند احمد..... احمد بن حنبل
- نيل الاوطار..... شوكانى
- علل الشرائع..... شيخ صدوق
- الجمال..... شيخ مفيد
- من لا يحضره الفقيه..... شيخ صدوق
- صحيح مسلم..... مسلم
- المحاسن و المساوى..... بيهقى

- غريب الحديث..... حربي
- التمهيد..... ابن عبد البر
- سير أعلام النبلاء..... شمس الدين ذهبى
- المحلى..... ابن حزم
- فيض القدير..... المناوى
- مقاتل الطالبين..... أبو الفرج أصفهاني
- مستدرک سفينة البحار..... نمازی شاهرودی
- الصراط المستقيم..... نباطی بیاضی
- نهج البلاغة..... شریف رضی
- دلایل الإمامة..... عماد الدین طبری
- تاریخ الطبری..... طبری
- الکامل فی التاریخ..... ابن اثیر
- الأصابة..... عسقلانی
- الآحاد و المثانی..... ابن أبی عاثم
- البداية و النّهاية..... ابن کثیر
- السيرة النبویة..... ابن کثیر
- الأیقاظ من الهجعة..... شیخ حرّ عاملی
- المحاسن..... برقی
- اللّمة الدمشقیة..... شهید ثانی

- اثبات الهداة..... شيخ حرّ عاملي
- تفسير العياشي..... عياشي
- سنن أبي داود..... سجستاني
- تخريج أحاديث الأحياء..... عراقي
- مكارم الأخلاق..... طبرسي
- شرح السير الكبير..... شيباني
- الكافي..... كليني
- سنن البيهقي..... بيهقي
- سنن النسائي..... نسائي
- فتح الباري..... عسقلاني
- تفسير القمي..... قمي
- تقريب المعارف..... حلبي
- نان و حلوا..... شيخ بهائي
- احتجاج..... طبرسي
- الهداية الكبرى..... خصيبي
- الأمالى..... شيخ طوسي
- المناقب..... ابن شهر آشوب
- الصّوارم المهرقة..... تستري
- فلک التّجاة..... فتح الدّين حنفي

الفاحشة.....	ياسر حبيب
أسد الغابة.....	أبن أثير
وقائع الأيام.....	محدث قمى
الطرائف.....	أبن طاوس
الطبقات الكبرى.....	محمد بن سعد
الأمالى.....	شيخ مفيد
رياحين الشريعة.....	محللاتى
تفسير البرهان.....	علامه بحراني
الكشاف.....	زمخشري
المستدرک.....	حاكم نيشابورى
الدرّ المنثور.....	جلال الدين سيوطى
فضائل الخلفاء الراشدين.....	أبونعيم أصفهانى
فتح القدير.....	شوكانى
تأويل الآيات الظاهرة.....	استرآبادى
نفحات اللاهوت.....	كركى
الأصول الستة عشر.....	جمعى از محدثين
لسان الواعظين.....	أحمد على صاحب
اسرار آل محمد.....	هلالى
غرر الأخبار.....	ديلمى

- شاخه طوبى..... محدث نورى
- حياة الحيوان الكبرى..... ديمرى
- صبح الأعشى..... قلقشندى
- تاريخ الذهبى..... شمس الدين ذهبى
- فاطمة الزهراء من المهدي الى اللحد..... قزوينى
- مجمع النورين..... مرندى نجفى
- الدخيرة يوم المحشر..... بحراني
- زهر الربيع..... جزائرى
- حياة القلوب..... علامه مجلسى
- احقاق الحق..... تسترى
- فيروزيّة..... افندى
- رجال الكشيّ..... كشيّ
- الخرائج و الجرائح..... راوندى
- الأمالى..... شجرى
- روضه المتقين..... مجلسى اول
- الأستيعاب..... ابن عبدالبرّ
- تاريخ الخميس..... ديار بكرى
- مفاتيح الجنان..... محدث قمى
- مطارح الانظار..... شيخ أنصارى

عيون الأخبار.....دينورى

تاريخ دمشق.....أبن عساكر

الغدير.....علامه أمينى

رياض العلماء.....أفندى

فصل الخطاب.....خوئينى

دو بال براى پرواز.....عصيرى

ريحانة الأدب.....مدرّس تبريزى

آسياب تبرّى.....عصيرى

المقنعة.....شيخ مفيد

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

